



خطی ، فهرست شده

۶۶۲۵

۸۴

۸۴۴۱-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: حسین شیرازی
موضوع: زمین‌شناسی

شماره ثبت کتاب: ۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

10

20

۸۴

۸۴۴۱-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: حسین شیرازی
موضوع: زمین‌شناسی

شماره ثبت کتاب: ۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

۷۸۷۸۷
۱۳۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۶۶۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

10

20

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

۸۴۴۱ - ن

کتابخانه مجلس شورای ملی

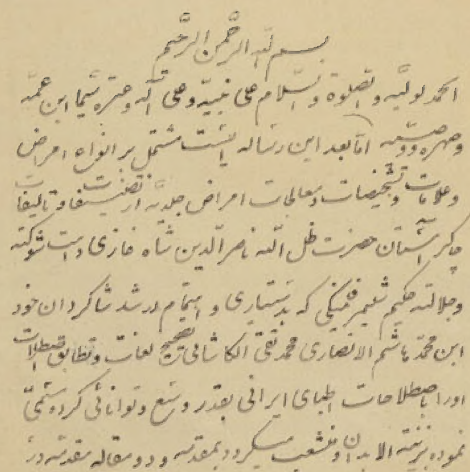
کتاب: زمین‌لایه‌ها
مؤلف: حسین خلیفه‌زادگان
موضوع: زمین‌شناسی

شماره ثبت کتاب: ۷۸۸۸۷
۱۳۴۹

۷۷۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه
۷۸۸۸۷



در بیان تعریف عمومی و قسم امراض جدیدیه معالجه اولی در بیان
امراض جدیدیه معالجه دوم در بیان امراض جدیدیه جراثیمیه
به نام جون جدیدین آنان مرکب است از تسویه حقیقه با قوه حیات
و اعمال شفا و سه شیبته بود عرض اقسام امراض در آن : در مجموع
جمله ای است با قوه حیات ورم و نزق لدم و اوجاع عصبیه و سرفه
و غیره و او تواند بدید کرد و چون آلت است تاثیر ضربه و
توخی تیز در او ظاهر شود و از آنجست که آلت ترشح پیدا شد و مربوط
بنا بر اعمال بدیه است امراض خصوصی او را عرض کردیم که در حقیقت
و برنج دیگر بدین معنی باشد و از آنجا که اندکی از این امر کتب سازنده جدید
باشه زنبور است معلوم است که جمیع فیه زنبوری او تواند بدید کرد
و بجهت سهولت ضبط امراض جدیدیه را قسم غنی نام با امراض جدیدیه مربوط
اطباء و امراض جدیدیه منوط برای :

آیا امراض بطنیه اقام بسیار باشد از فرار علایم خارجیه چنانکه
برخی تشخیص داده میشوند از تغییر مخصوص لون حید که بواسطه قاعده

نیت که و باقی شدن آنها در بدنی چیست ریاضی شدت خواهد کرد
 اما علاج امراض جدیدی که بر سرش عموم اکثر باریقه و سادست بدین
 نکته است که امراض را در جانی بعین و شخص باشد که نوع اندر از طبیب
 دست رسی نبود پس علاج موقوف بر سبب و اثر است در سبب
 و نشاندن اثر نه موقوف بر سبب در صورتیکه آثار مرض با عاده بود ولی چون
 آثار او از عاده خارج شود مانند کینه بر روز عادت جدید یا غیره یا بعد از
 بروز بر روی عدم کردن در دو حالت علاج خواهد بود یا کینه دیگری در آلات
 ریشه چون معاینه یا یا معده می موجود باشد که مانع است حرکات مادیه را
 بگوید یا کینه حالت ضعف عمومی و نقصان قوه طبیعیه مانع از بروز بحرانی یعنی
 عوارض جدید است در صورت اولی طبیب است که بواسطه علاج لایق
 حالت و سبب از ازل سازد در صورت دوم هر ادویه حالت ضعف
 عمومی را بواسطه اعرفات و قوت

اما حقیقت دوم در امراض جدید بدنی می بطریق عموم و بد کینه طبیبی و فیزیکی
 امراض جدید بدنی می را با نام دارتر *Darkle Darter*

(۱۰۱)

معلوم نموده که سادست است هم سودای ایران را و به
 دارتر یونان و مانند هر قسمی از کینه یا طاول یا شور یا فسیل که در جبهه
 بطریق فریضه ظاهر گردد و چون در جبهه افکند ساز و سبب
 بغض شده تبیب کرد و نکته مخصوص او وجود شود بدون جی و
 سوط باشد بحالت خاجیه یا خلیه مخصوصه که بدین جهت پس
 شدیدی بجهت و سراسر جمع بدن دارند و علاج متمیز
 مخصوص است

و برخی از طبایع عام دارتر امراض موضعیه جدیدند و
 تصرف سایر آلات ولی قوت ضعیف تخفیف زیرا که
 صوت و حلقه کردن بعضی از قسام دارتر را که بدن سبب بیانی
 ظاهر شوند و برخی دیگر که نورانی در در حلقه عادت است که از
 معدوم شدن علامات حلیه در سایر آلات حاصل کرده و در حلقه
 سهولت عکس بجا آید یا نشاندن کینه مزاج مخصوصی را خواهد داشت
 خواه مرضی قبول نایم یا کینه غیر ممکن یا نیم که بعضی از قسام دارتر

عارض کردن نه سبب است چه چون حالت کسافت بد و تاثیرش
 و دوام ممکن بر موضع بر کرد و عوارض اتصال آلوده بودن جناب
 دینه ولی منظور ما نیست که بر طبق شخص و سبب اثر که بر امراض جدید بدنی
 قی باطل بدیه گردید
 و باید است که بغیر از امراض جدید بدنی می سبب نیت و چون کسی بر
 اتقول ایراد گرفته که که بر سبب سبب نیت جواب گویم که
 فی الحقیقه دهن در امراض جدید نیت بدین کینه سبب است و نه بواسطه
 است بلکه از قی بری است که از بدنی بدین دیگر شده و سبب مرض او گردد
 و خصوص عوارض امراض دارتر باید است که علامات قسام قسام نیت که بر
 معانی چندین از تعریف عمومی که قبلاً ذکر نمودیم می شود که در جمیع قسام نیت
 عوارض خصوص است که کینه بدین معنی که جاسوس و سبب نیت یا نیت بدنی
 است که حاصل کرد از تعریف عمومی امراض جدید و اگر چه ذکر نمودیم که
 علامت خصوص دارتر می است ولی شود که برخی از اوقات می موجود است
 اندر غیر نیت می بواسطه از نیت کینه سبب امراض جدید و دیگر است مخصوص

(۱۰۲)

امراض آلات تعینه یا آلات تنفس و فشار نیت امراض کینه سبب طاولی
 و نیت است و سبب این نیت لطافت جزا اگر کینه سبب جرم جدید
 و حالت عمومی مزاج مخصوص است و این نیت در قسام موردی یا سبب نیت
 کینه سبب عوارض بریز باشد و به خصوص عوارض عوارض نیت
 نیت که طفلی شبیه بی زوال بدین خود بود و واکم چنانکه خنایه و سبب نیت
 نیت نیت مزاج مخصوص دارتر مخصوص در حالت نیت و سبب نیت
 فاضله عادت نیت

عوارض عمومی دارتر بر دو قسم است حفظ صحی و مرضی اگر چه در هر وقت معالجه
 حفظ صحی لازم است لکن در مقام انهم بود و نیت که حالت مزاجی و حالت
 مرضی هر دو سبب بدینی شوند و از کینه است غلیظه نیت مانده نیت
 چون گوشت بر و در جاج و هوش و هوش نیت میوه و سبب نیت نیت
 و جناب کینه سبب نیت غلیظه نیت و سبب نیت و سبب نیت نیت
 انهم و تغییر پس و علاج مرضی تخفیف بود از اوقات قسام نیت او چنانکه
 نیت در موضع نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

تغیر یافتیم بدین معنی اراض جدیدی بدین معنی ضار و کرب و غیره است
 و بطوریکه نسبت ترش کردن و حرمت و کله اضافه نماید و بعضی ضار
 از غیر نسبت یعنی به بعضی نوعی از آنهاست و اینگونه است بعضی از آنهاست
 و نیز بود و بعضی اراض جدید که بدین معنی تعریف خاص هر یک از آنهاست
 و چنانچه در کتب قدیم اراض جدید را تقسیم یافتیم بر مبالغه

مقاله اولی

اراض جدید طبیعی
 و این مقاله تقسیم شود بدو جمله

جمله اولی

و تغییر لون بود که بواسطه فشار یا کشش را بلی کرده و او را تغییر
 اگر اتم *aganthos* نامند
 بدین معنی فواید که اتم و نیز حرمت جدیدی که بیشتر از اصل یا
 منفصل و جدا از یکدیگر بودند و بواسطه فشار یا کشش فانی شوند یا فانی
 مقدم یا معارض یا بدون او و بجهت تعدد شدن حرمت از فشار یا کششی
 در فانی

تغییر داد و نمود از جنبه عارضه و از جنبه دائمی است در تحت قله و بواسطه حرمت
 او تفرقه کردند و نمود از سایر اراض جدیدی که در کتب قدیم بیان شده است
 و قسام او بهشت است که هر یک از او را در فقره مخصوصه بدان
 ذکر می‌نمایم

فقره اولی

در بیان اتم *earthness*

بدین معنی هر چه در تحت از اراض جدیدی غیر سرخی که کثرت و لون حادی
 متغایر است و بر وزن مایه که با هم ناصح که بسبب فشار و تعدد و کم کردن
 و شاد و شد از قوام و بهشت ترکیب و عمق و هر چند طبایع مخصوصه
 اراض جدیدی که بر نوبه شکل و در مایه

اند یعنی طبایع مخصوصه بسبب اراض جدیدی یعنی
 را با قسام مکرر نموده بدین توان جمیع اتم را به قسم محبوب است
 قوام اول آن اتم سطحی است که برخی از اوقات قبل از بروز آن
 عدم نهادن و بچالی موجود بود و خود را طاهر نماید بکلیه ای هر ناصح با تفاوت

بهشت و چند بهشت در جمیع بدن خویش بهر سانه و بی قطعانی از
 جدید و مبتلا در کمال که با حالت طبیعی باقی ماند و جلد عسل در تقسیم بر آنند
 لکن بجهت غریبه در او بود که در شب شدت کند و حرارت مخصوصه که در جگر
 در پختن است و بعد از چهار ای شش روز که سده دم و بعضی نهافتن
 شبیه پوست که در حالت گشته عرض فانی کرده و بی بدلت از عدم
 هیچ یا علاج نالایق عرض غرض شود و در آنی غصه های پخته مایه بر سر ترش
 باشد و این تقسیم غرض را نیز چند نوع است

نوع اول دوست در یک مصیبتی که بفرماند دور از اتم لونی را آن

و هم از اتم لیس

خونند که مخصوص بود و شبانی را
 که معادله بعد حرکت بدین دروز نماید و طراحتی که شفاف و غلب
 و کتب استعانی می گردی و در عوام برزقین نیز مانند نفس سبوی سده دم شود
 یا کتب بود با تلهای سده و آنها را بر دوز نماید در انات بهنگام حیض
 و جگر از حین قطع او سده دم کرده

در فانی

نوع دوم دوست اتم فانی که طبایع فواید او را از اتم پاره
 پاره است
 خونند که عسل شود و فشار طولانی موضع جدید مانند حد و شاد و خوش
 یک به بواسطه عرض غرضی بدلت کثیر بتری بوده و در حضورت ششی
 شود و برخی تعجرات رویه که برخی از اوقات صورت ظاهر یا د
 هلاکت کردند

نوع سیم دوست در یک مصیبتی که طبایع فواید او را از اتم پاره
 نانو که حادث شود و طفل از عدم فطرت
 و در بعضی سینه در حضورت جدید آلات تناسل و قعد با کله شدیده
 و بصورت در راه رفتن

قسم دوم از آن اتم برآمده است که طبایع فواید او را از اتم پاره
 کینه و مخصوص است
 انات و شبان را حادث شود و طراحتی غرض و صورت و طراحت
 عایله و کله ای شرح که عودت خاصه نیست نه مدد و صاف جزئی

براسته که بنده بعد از دو سه روز بر آنکه مختصا صاف و پس نیکت می آید و
 هفت عشرت مختصا نیز بعد از هر دو روز *
 قسم قسم در آن در یکم نگه بود که بفرستد معرفست به ارشاد تو

الکافی

اما تشخیص چون مستعمل هم طلب تشخیص احوض جدید از سایر احوض
صعب است نسبت آمدن ادرین رساله بخصوص تعریف تفاوت هر یک
از احوض جدید با دیگری می پردازیم و هر چند در ارتکاب عملی عدم وقوع و حرارت
کافی اند بر شبنم شدن بجز روی در نیم برآه کاهی شبنم شود بنابر دلیل
ولی تشخیص محض است بجهت اینکه در نبات لیل لئون جدید برآه کی باقی
نمی ماند و خود برآه کاهیا بر روی معدوم شده و بر سخت نیز عود نمایند و
و اگر چه بر طبقی غیر حاد و برخی از اوقات در نیم گرم در زمان تحمل فرق
شبنم کرده است که گاهی سفید و بی از عدم تشخیص نیست بوده و از آنکه
در آن گاهی سفید لئون سفید موضع مایل بر کنش است هر خاصه است و در
فشار معدوم می گردد و اما نکته بعد از آنکه جدید است که در ارتکاب حادث از شر

چنانچه قبل از این ذکر نمودیم
 اما تعویج سبب است چنانچه در تیرم عصری عدم حرکت و خطا نشسته ضروریست و
 تفصیل مایه ویتینه و تیغ بطن تازه و زردن نشسته یا لیکن
 اگر کافی است و چون در بدن حکومت
 و خدث نشسته باشد مانند ریم علاج حاصل شود زردن سهولت برقی
 و استعمال آبرن با نهار و در صورتیکه سبب غریب نماید استعمال دخی محمود است
 معذره و استعمال آبرن با بجای قیانی عید خواهد بود
 فقره دوم

(۹۲)

بجه تعریف عمومی علامات حمیه صور است و اینها را که نام پس بدیهه است که هر درگاه
محلی که است و حتی خفیه و قی و دان و قی موجود اند باشد و در جمیع غده
نفسیه که کان، غضا، باطن، سبلا، کمر، گردن، کله، سرخ، پهل، بصیرت یا
بخشی کمر، پهل، پنی، روز، کد، باشد و حرارت موضعی به یکی شود که فرد بود
ولی عموماً و اطراف او که مایه که نیز ظاهر شوند و چون شدت یافته شد
صورت بحدی رسد که صورت مشتبه شود با جوی که در پهل و ازضا و گردن
در پی رز و اوقات حالت استعفیای می موجود بود و نیز که بعد از افترا
بکشت چند ثانیه تغییر مایه ماند و درین بین چای و صاع و تنوع ولی در این

و بکجه باین موجودانه و چون هر یک در این سربست نماید بر این در هر یک از این
اوست ولی عوائق است و بگویند که این سبب است و آن خوف بر نفس و یا سبب عارض
شود پس در اندوم شدن فوری حرکت که علامت است حال درم به باغ و بسیار خوف
است

و دوام بمرض است و است و در صورتیکه فرد باشد که در رتبه مرض در پنج یا
شش روز تحقیق رود ولی شود که بعد از مدوم شدن که در رتبه مرضی که در
بروز نماید و معلوم است که در صورت دوام مرض موقوف است بدوام برزدی
که بای صبر و استقامت و استقامت را لطیفی و کثرت استخوان

یعنی بریزد و خورند و در این مدوم شدن هر یک از کله یا ابتدا لول
آنها را بیل شده پس از تقاضای صغیره سستی در اینجا ظاهر
گردد

بند کور است تعریف عوامات خانه حرکت است ولی شود که بگویند که
را حقیقی تیزی رخ نماید چنانچه در صورت است شده و در هر یک از این
حتی که با جمیع بزرگه طولی بطور رسد که بعد از بخار و هرجام و طریقه
فیزی

دوامی را

فستهای صغیری در او حاصل و بزودی شکست شده تا قطره و یا شکست
را اینها می فرستای از این سبب فکلیت می یابد
خورند و بعضی از اوقات شود که علاوه بر سستی و استقامت جدید و تیزی
باحت اورا نیز عموماً از در صورت حرکت بود و بعضی نیز با تغییر این
حالت را در زیر پیل فکلیت نو

مانند بی صبره و صغیره زیرا که جدید
صلب می شود و اما این تقسیم کلی است و در هر یک از این
بکشت مدوم گردد و عوامات خانه را در رتبه مرضی که در هر صورت تحقیق
بر این مرض ممکن نباشد بلکه می بریم یا غافلانه می شود و نیز ممکن است که
بعد از عمل به جراحی هر دو طرف جراحت حادث گردد و این قسم هر دو را
بر این فزونی در زیر پیل فکلیت

گویند یعنی در زیر پیل فکلیت و در تقاضای تقسیم در هر یک از این است
و در صورتیکه مرضی صغیری را در موضع بسیار تحقیق کرده باشد غافلانه
مرض خانه گردد و همچنین در این خصوص ضعیف است که با افراط و جی

در خصوص تجربیات حکیمه در این رتبه متاخره نموده اند و معلوم کرد که
از این موضوع هیچ وجه تأثیری بر همین ندارد پس بنا بر این بجز تجربیات
پسوده شری دیگر بخشند

و معلوم است که در صورت حرکت بودن هر صغیره یا غافلانه هرجام
مخصوص آن موقوف بعوامات است نهایت چنانکه در موضع خود میگرد
است

هسته سیم

در میان سربسته که بفرستد رویتن
و بلاتین
قرینتی
خورند
به که سربسته جرات از مرض جدی باقی و شرح و معال و در نامتقدم
بروز نماید بلکه بای صغیره امر القون غیره در و جری بر آید که غلبه است
روز مدوم شد بدین بهر صغیره کرده

و در این جدی باقی سربست نماید و بطله ماده مخصوصه که اکثرش از کربنیت
شخص و جدا است از آنرا اگر چه بدست دیده شده که در یک طرف و یا در هر دو

اوقات دیده شده که در ابتدای عرض صغیره علامت غافلانه حرکت
که بکشت در حرکت موم بود به این سبب که کوفت

و صغیره غافلانه است و طفل تازه

تولد مرضی است و دردی که غلبه بکشت رساند
اما علاج در صورتیکه صغیره حقایق غیره و در شخص سالم بود است
اثر به طبعه با جمیع صغیرات و هنگام از غذا و شرب یک الی دو
سلس رفتن که کثرتی باشد و چون جانی شد و نفس صلب و عریض و بعضی
چون بود یک الی دو دفعه لازم کرد و ولی استناب باید نمود از ارسال
عق در موضع صغیره و چون بقتل رجوع نمود وضع عق در مقعر می نمود و در هر یک
صغیره در صورت بود و چون عوامات و غافلانه موجود باشد استعمال می
باین است ولی در صورت استعمال دائمی و دای خوش بطریق سبب جان
منفعت را خواهد بخشید و علی ای تقدیر باید بستر علیل بطریق قرار داد
که دوران دم بکوبت جیل شود

اما در خصوص ادویه موضعی که بر روی آنها کافی و مخصوص دانسته اند به

فیزی

کرده ۴ و مخصوص شیوه دارد در طفل و نادرست بعد از تنبیه
و سستی است از بندای بر سر او ای بازنده و تنم و جنب نیزض در بدن
و بانی شود ۴ اما علامات ۴ در سه چهار روز اول مرض مبتلا بود به
چال و در کلام و سوال و بختان دم در تجمه و تشعیر و متعرق و قی و اکر مجنی
از مرضی باشد و بدین باشند ۴ و علامات تبیج صافه شوند تا روز
سیم چهارم که علامات حیدیه شوند اول در صورت و بعد از آن در جمبه بعد از
آن در عین پس در آن در صدر و در بطن و در جمیع بدن ۴ و کله و نادر تبیه است
بوضع کردن کیست که تبیج عظم و بیکدیگر متصل گردند و کله نای هم بر
بدن نیست مخصوصه و جزئی برآمدگی حادث شوند ولی موضع از جمبه که
مبتلا نیست مومن طبعی خود باقی ماند ۴ و چون بعد از تنبیه چهار ای چال
غایت مرض یعنی ظاهر گردی می و بعضی از علامات مقدمه نیز نقصان یابد و
سعال و حرمت عین و حالت ترسیده باقی ماند و چهار روز بعد از تمام برزد
که با لون آفتابین بر ساض یا صفیری که اکنون گشته حتی با لونه معدوم شود و از
روز پنجم ای چهاردهم بشود که مبتلا بود به طایف فرس نایل گردد و جمیع علامات

عفی زین

مگر حال که بدست بازده روزی گناه باقی است
 اینکورات تعریف است در سرخوچیکه با مرضی و مکر مکتب باشد لکن
 برخی از اوقات مکتب شده و دایه بفرمانده از آنجا درم حقوقم که
 مصحب بار است تواند تعقی شد تا نیکه شعب خیر فضا که از سر
 جرم بر سر غفلت ساز و قهر نموده که سرخو مکتب کرد و درم بهار یا در غیا
 محدودت فضا که از به در حقوق منوی که تقدیر معرفت بسیار مختلف شود
 از قرار عوارض

و بعضی از اوقات شود که علامت جدیه با تپش الی شست روز ظاهر گردد
یا همچو هر روز نمایند یا بدون علامت نزله قیامت آیند و هم شود که گویان
که با جوش حرمت که التوق بشد و صوکی که جنش شش خاص بسیار ضعیف گشته
را مبتلا سازد و نیز زخمه رقا غیر طبعی است بلکه بعد از چند ساعت از
ظهور علامت جدیه فی الفور با علامت بعد و کم گردد و تب نفعان علامت
جدیه غلبه تیر بردت هوای عریض درم و ضعیف است
اما علاج در صوکی که مرض بقا عدد و قیامت که بسیار ساده و جزئی بود

و بایه برض و شیرت و قوت کند و هوای منزل او معتدل باشد و چنانکه بایر زیاده
و کمبود آب شرب اشغال گردد و افراط گرم نگاه داشتن ممکن است و بویشت شدت
حق است و نیز آنکه در وقت روشنی ممکن شد و طبعی بود و جوع بایه و نیز
مغصه و شکم از غذا انقباض یکن و بیشتی بخوار و افراط و توفیق صورت
و صدمه و طریف بطبع و فزونی بایه یا آب نیم گرم یا سکه که حد متوسط بود
در تحق و از آن حرارت و بویشت جد و بهین منظور شیر بر خورنی معرقه مانند
چای گل بایه یا چای قطعی یا جاذبه مقدار قطعی بزیشت و پنجاه بویشت مزاج
معتدل باشد و هر چند برخی از طبایع معتدله باغ اودیعه سکه قویه نه ولی اکثر
طبایع حساسه از عصاره معتدل دارند

اگر چه بعضی غلبه فکانت باشد و باین تدابیر خفته که شحت نیز دلی طلب
هست که معتقد باشد عوارض آید و نیز اگر که هیچ مرضی مانند سرفه بر دخی تغییر
بر آید نکند پس باین باطلیب به سر کوبت ابریات و بعضی عوارض است
و صدر و بطون را در اختصار نماید که کثیر شل است رویه و یکی از این که در موضع در
بروز و سینه از آنکه چون در بعضی مرض سنگی باشد رضع عموماً که در سینه

الحق

تجس بود با بیان چشمان تقبی با نفوت حس پشیم که خبری روشنی اورا
ازین نماید و جنس سیریل و صلب کرد و خرف کلی خواهد بود بر شقال جن
بیافغ و همچنین خنطه حالات ریه و کراکوش و اودن بصدد لارام
هست چون علامات بیا نماند در صدر بوجود بود قصد نمایند که ضرر بخور
نمود که طلب معرفت بخلین مسیحات نام
نام تکلیف نمود که در هر صورت قصد کنند ولی این تکلیف زیاده
از قصد تجاوز است و کثیرا عملت بپیمان دم و دریه و شست ولی در روز
اول موجود نیست و صعوبت نفس در آن اوقات از عوارض مرض است
که تدریج فانی گردد و در صورتیکه مرض و بائی با وجود علامات محرقه یا کینه باشد
در شخص یا فتره حالت آونگی

موجود باشد ضد ضرر خواهد کرد و در صورتیکه بعضی از علامات و ایه پنهان در
بدن و برخی علامات و ایه بر آرنج حاصل بود و چون که رفتار معاطات خود را
نقصند بهترین تدابیر نیست که چند عدد از زو در پشت پا وضع نمایند
چون صفات جلوه ای نقص بود و جهت ایستادن لازم است که کمر خود را منور کند

عبدیه که در اصل بر پشت حی یا بر دم آلات و مجسمه است
چنانچه در صورت نقصان یا عدم شدن قوی علامت عبدیه استحقاق حیات
کافی بوده چون در افتاد و استمال بر شمره عرق و حرکه و صورت که نسبت بر روست
بنا باشد ولی چراغ است عبدیه بعد از استعمال سبیل قوی یا بعد از استمالی که
مجتبی خود عارض شده معدوم گردند ملاحظه کنو ملاحظه معارض لازم شود
و در اینجا که در سطح من لطف و معارض گردد و وضع علق در مقعد و جگر
درما و فایز میخشد و بر اثر قوت که لون بر از فاعده طبعیه خارج میخشد
بناست رایحه منافع لویه در استعمال کلل یا بنوق یا کریمه خوش
یا لونه جود خواهد شد

10

[illegible]

(3)

فصل چهارم
در زین
بیماری
جراحی زین
بدان که عرض زین در عرض جویه غیر سر می است و عادت شود که وی در موضع
بدن نیست و مرکب خاص که در یک ملی دور و در عادت بعد دم کرده چنان
مستقیم و موافق و ملی چون عرض هرگز در جهت سر اند و عادت او به چنان
و بشری بود و عادت او به جهت می پزد و تقصیری به چنان لازم ندارد و

[illegible]

۶۰
هر روز اعیان محترم

در محفل

۱۰

اول علامت بعد از مخصوصه
اول علامت بعد از مخصوصه
سعال و سیران بعد است
سعال و سیران بعد است
دوم علامت جدید در روز
دوم علامت جدید در روز
چهارم آبی ششم ظاهر شود
چهارم آبی ششم ظاهر شود
و کله تا چهارم بعد از نیم سید
و کله تا چهارم بعد از نیم سید
شدن کله با بعضی سبکی خند
شدن کله با بعضی سبکی خند
و طولانی نیست
و طولانی نیست

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

اما علاج در صورتی که مرض تازه و فشار اولی باشد باشد بر سر بستر می بود
و شاید که شربت مرصه و استعمال آبزن با و فایده غلب کافی است و دل
پران ج حقوق شست کند وضع عرق و غرغره بکر رب لازم کرد
نسخه غرغره گیرنده با شیر صند و میت مشعل کلس میت و در جبهه بازده

مسائل

مسئله شکر که تعریف است مسائل است دوم

نیز حال: چون مرض بی فیه بود بطریق قصد وضع ضد خردلیه در معین و در حق
خنده قرار بود با نشاندن سسل رفیق و در صورتیکه اذیت تقیده متورم نباشند:

و چون غشیه کا زنده در حلقه مظهر گردید بواسطه

اسید و سیت

تأخر است و در پیش

100

عزیزانند و چون غلات فائز آید بطنورستد از خارج حقوق
تغییل از طریق پوست که نه بشراب وارد اصل تبرع از محمول
مکدر در شود

برج پائنه يا ولي يا حبيب نهيد از ميفرود در صورت بروز است حبيب
بيلين كنند درخت غلب از پنج حديري اصل كني مظهره پيوسته و طهارتري بخام
چون فاديه و جويات و در ادعائات و كافر و شك و دشال خنجا جوع نموده
در زمان فقايت از مرض حبيب طام زنه تا اثر فريز بود الله زم است و چرخت
استغاثي ملي باقي مانده باشد حبيب نمايند از زمان و جوع شود و جوع

در موضع کبیده اکثر رفتار شود از قرار کبیده در تقریب بهومی ستر

در شفا نموده ذکر شده است
چون در قباب این شفا شد در تعریف بلاد و شهر ویرا در می گفت نون از
حکایت و در مقام و با بی بودن او ذکر کرده ایم در این مقام کتاری از او
لازم است

درست است که بعضی از اینها را

در باب تسلیس که بعد از این است
مهاجرت نوح علی خیر سرای که کثرت بدن حق است که های برادر و دوستند
خواه سرخ و خواه سفید از لون طبعی جدا باشند که بر روی ظاهر و باطن متعدد گانه
مستند به و برآمدگی های که با تحقیق و نه با تجربه و قضا بتجدید شده و شریفه و نه نفوس
زایل گردیده

اینص بطریق معاد یا غریب برآوردند ولی در هر صورت عوارض است و آنکه بود
مگر آنکه در مقام معاد او نمی تواند موجود باشد. اما نباتات لیل صاف چمن است
که در بعضی برای آنکه مبارز نموده بر سر عدم گراند و در بعضی از آن طول

12

دست بمرض بسیار بود چنانکه آبیر
فرز نوی پان نهاد از شخصی که کاک که سن مست و خنبل بود که چند شب توانا
جنت بسیاری در فتنه کشیده عقده بر مرض مستکار دید و بیخالت تا مدت
هفته سال باقی ماند بین آن که بچری که نارس چشام وضعی از بدن روی که کافی
صله کتبی ای احمد و بر آمده داشت که دید و علاوه بر این بعد از چون از آبیر برخیزد
بشکل نقیضه شد

و اکثر اوقات در این نظر نگه ؛ حفظ و در نشوندن ابعاد تقوی نظر بر آن
آنها نیز معلوم گردد و هر چند در کیه قیقه سیاحت ظهور کرده و چند کیه بعد
شود باز عموماً و برخی اوقات بعضی بکند و در پیشه طویل کردند
باشد بر تاربان و بعضی اوقات در تمام جلد بدن حرکت بپوشاند بپوشاند
که شبیه شود بکلمات و بی تقصیر و آرد شود بکند در حرکت کند و در تاربان
کند شبیه است و بعضی از طایفه فرستاده اند به استیصال و آنکه به جهت نوبه
بسیار برود و در حقیقت نوبه بعد هم بگوید اما استیصال فرستادن چنانچه
بفصل تعریف است و از آن نام که مگو در دامن در گانه خیار نظر از آن

مثلاً بعضی بود و بعضی حکایت بدن علی الدوام بد و ششبار از شیرین بخت
برآمد که با طهر شد بعضی چون حرکت بعضی چون ساض و بر روی سدهم کرد
و هر روز بخت کی روزی پنج بر روز می نمود و هر چهار نفر نیز بر این لایحه
مقرر بودند و بختی که در حال و پس می خوردند و نیز بختی که در شش
پست و چهار سال که از زمان طفولیت می بخت می خورد و در وقت بخت
معا با وجود نمود و وقتی عیب تن شخص بود که مرض فی العود از جلد ظاهر می گرد
فصل تعالی می نمود و بختی که چون این شخص مذکور از بوی تنک بهای کرم
و در دیگر دینی می خفتی و آن آفت می نمود و بختی که بخت می خورد و بخت می خورد
نیز بخت می خورد و بخت می خورد و در بخت می خورد و بخت می خورد
در جلد ظاهر می نمود و

هر صورت خواهد بود خواه من بود غلبه علات جلدیه بخت که ای برآمد
چرا بعضی و بخت می خورد و بخت می خورد و در بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
شود که بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

طریقی

که ای برآمد بشر فانی و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
فانی شدن که ای بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

مقد ترین بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
و در داخل بر می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

فهرست

در بخت

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

هفته اولی

در بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد
بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد و بخت می خورد

بخت می خورد

ایمراض را فیدوری اور

وهم سوط سيلي اير

حدوش فیس :

3

مسئله اول

زانش

اما علاج : در صورتیکه مرض چید بود از اعطای سته ضرر نیست و برعکس کافی است

طبیعی

بسمه ایزدی

۱۰۰

عرق اردو یا دس دس درجہ

مراجعات و انکشافات

جویر گنہ گیمہ سفید خواہد بود :

حاکمہ

در اختلاف کیفیت ریح عرق

2

وَلَيْسَ طَعَامُكَ بِشَيْءٍ قَدِيرٍ : دوم اینکه چرا چو ناله غیر غلبه بنده در آذرباد
نمایه جوی نبویست و در انست

در عرق مشکین و اسفند اورنگ

در عرق میوه‌های بنفشه و فلفل

که برخی از اوقات در مصالح رفاق الاصفی بقداری سرخورد است که در این
مرض رازدار کند. پس بسم الله چرا عطفه فرمودند و عرق هفت شود چون
توفات دو گشتن

و کربت وید

و بقدره و غفران و ریوندمش :

تیز تر است نسبت به حرارت طبیعی و عرق کرم غلت ابل بر
جود است بر عکس عرق بار و مخصوص چون بعضی از مواضع سرد
در موضع دیگر کرم بود که روی است و عرق بار و پس از آن در ام شدید میل
است بر غفلت های بسته :

اما تغییرات عرق نسبت به قوام آرد چون عرق بطریق مجاز در دسترس است

12

هست بخصوص در مرض جویه: به شرح عرق رقیق مخصوص است بهر معده
و سایر اود و مخصوص دل بر است نیست زیرا که نبات بهر دست
رفع شود ولی شرح عرق رقیق در اواخر مرض معده دل است بر دست و نقصان
قوة طبع و نتیجه حرکت به عرق با منی راجع بخصوص در اواخر مرض معده و گونا
ولی شدت راجع اود نیست و معارضه شود و حال رفع در شش خاص مبتلا بجهت و س
و دل است ۴۰

تغییر عرق نسبت به تفاوت دما و درخت عرق را قیاس محلیه میخوانند

عرق صفردل بر مراض صفراوید و آلات اوست و غشقر منماست

برق از روی یون ظاهر شود در حقیقت عموماً در لغت نیست تقاضا شده که نسبت

بی است پ

قبرت عرق نیت رکعت او : مائت نیت کر عرق طلوع و غروب نیت

لی نه بشی که از اینستام راجحه او تشخیص داده شود که در نوا که تازه وضع

نموده اند و در این ترتیب و در هر دو طریقه

کافی عرق کرنی : ریختہ شیشہ ریختہ ہو بہ دس است روت

و عرق صدر و لیس پشت و رم ریبه و استخفا و تو بر کولی

اورا و عرق بطور برور نماید در زمان

انعام بفقیران رایہ رشحات بینہ و عرق مقعدہ و متلائن بہ نوہر مقعدہ

بهرین دوز حبس قطبش حاصل شود و عرق شدید طریقت غلبه نمود

چهارم خنایز و بوی سر و مرض کبد :

رحم عرق نبی برضی بکری عیسی است : بحرانی لودم عرق ارجون

براه بود سایر علامات بحرانه از قبیل یست جلد و حرارت معده او و

و قوت عرق سرخ و جویت بنفش و رنوب بول با جو رنوب چرا

عقده در وسط او با کتف صبح عوارض رویه :

استی گوینم در صورتیکه عرق در ابتدای مرض حادّه یا در اوخر مرض مزمنه بزند

باز رخت در دست باد چو در آید خود حیدر انجمن شد و انجم از حق

بعضی است و تحقیق در ثلث رتبه حد است بلکه بعضی ضعف

الحمد لله الذي هدانا لهذا

نکته در پندای حکامه ذکر نمودیم برخی از اوقات از یاد شرح عرق حواه

سوت و در ششخص بقا بقدرش قیل از طلعین اور یکجہ عرق شیدہ بہت برآئیکہ
امانک و چون یکجہ عرق شیدہ نوادر یکجہ زرب

وقت طلب دلیل است بر حقان بودن منظره

و فرخنده

و به نفعی مان
و بوی خوشگنده شده است

از نوشیدن در دو سه مساعده راحت است و تولید اسهال در آن موقوفه

1990

خوارق شرع و عقوبت موضوعات عمومی است یا موضوعی یا عمومی و ادعیه

همراه بود تحفظ علایات روید را اینگونه از موضعیت است ولی در مرض

مؤمنه عرق شامع عواشی است ردی :

موضع اور بھی از اوقات عمدت تشخیص مرض موضعی را بشمارد

ریشه صوری را می بوضم علت پیش از سایر بوضم عرق کند:

از قرار موضوع مخصوصه برزخ عرق در سرش از عرق عمومی نیست بخصوص

در زمان نزدیک بودن کشته در سینه و در استخوان سینه و در سینه

342

عربی خواند و بعضی عرض و علامت بگوید که ذاتی است در غیرت بگوید
در بخانه فارسی است مخصوص :

غلب حاصل گردد از استعمال پودره اودیه بقره بخصوص در این سه سقده بزره
بارد طایفه

اشخاص با حالات باشد از جهت که مکان بسیار مایند مر این که خاص
و این از دیدار شرح حقوق و بخت قوی و دولت از این صفت صفت است
صل

صعوبت خواب از علل و در پخته در تعبیر عربی هوا احوال مندر در اردوی بلا
بزرگه دارد یا قسم و شال آن کنند:

چون عیسی و ملائی بسر که دریا طغیخ ناز و یاروست پدید که استه انهار اکرم کرده
بشکال کنند و بتدریج حرارت انهار انقصان نموده بالاخره سرد و یبارزیده

و پس از تمام این مریض دریاچه طبعی بسیار ضعیف و درین صحن دراز
بقی شود و بواسطه قوی و وارفته بدنه و در دهن و در گدازه و لازم نیست که
عده مستور و راحت سردر نهاده شود و در این گدازه بواسطه این که در دهن بسیار
کمتر و در گدازه ۱۰

و غلبه حادثه گردد در صورت و باور به و چون هیچ وجهی بر شغال
یا کتب مرض دیگر نباشد باین جهت گویند و سترن انواع عوام و غیرت

فان در حال شرف و فرج صاحب کشته تفرج حیدره جداش کند که موجب صحت راه
رفق است و در بخورت مغذ که خور است قطار حیدره را نیز که

کرمه مرغ کرمه: نظام دو نیم کیسه

بسم الله الرحمن الرحيم

شش فرید کرد و در این صورت با طبع برافروشد که در روزی شش صوفی
پاراجبت و در هر طبع که است در بار است گرم است طوفانی و نفیس است که

تغول داشته شد و اینک خردشاد و خردکشت نخس که هر دو اینصفتی رفیع
کوشه باشند خردکشت که در روی آسمانی باشند و در کف ما و طرف او ریزند

از پائین شروع شود

بدانکه بخرض عورت از طاول صفاری روشن و خفاف چکه شیده که در بعضی

قوله جرد : و چون یک سخت وضع و دریه است از جهت خارج

بیون محبت :

از دین پیران و پیران پیران

و بعد از آنکه این مرض سرایت نمود در طفل این پنج دوش روز در سایر سال

و پس از آن طاول های صغاری بابلوت که در میان آن درجه دسویه صحران لون و ده
سایر امرجه بلون خود بر کوه نشسته و بر در آن خط و لهما غیب با این صانع

پیشتر نقدی تخم ترب ولی در هر صورت بواسطه جد شدن چکان بخاک نماند و در
طایفه از ترب طبعی خواسته نوعی که در متوالین نیست شود مایل گردیده

گنند برخی از اوقات بعد از عرواح عظیمه رسند ولی با وجود نجات
بکثر طبعه این مخاط ولی صغیر به راه شده باشد بگویند در شخص او
ثبته خوانند به در صورت بعضی مرضی دیگر شبیه گردد و در مرضی
مرض جوی مومن به یعنی *Leishman* که حالت جوی او
نیز طاول صغیر است ولی در بعضی ترشح طوبت موجود بود و در جرب طوبت
بسیار کم حکاک ترشح گردد و یکی مرض جوی مومن به نیز بگویند

Leishman ولی باید دانست که در پر و کوطا و لکهای
صغیر جرب و در جرب بگویند به علاوه بر این در جرب حکاک
تحقیق فی الجمله بود و کی حاصل شود بعضی مرضی عظیمه که حکاک او بطل حکاک
از دیار پذیرد

اما علاج چون جرب مرضی است بعضی و سبب خارجی معلوم است که سبب
برخی سبب است و مرضی نیست که از سبب جرب او ریشه از او سبب جرب بود
بسیار بگویند به سبب است که هر چند که بطل طوبت و فراری و عرواح و نجات
نویسند و فی حق جرب را جنت شکار کنند

الان

اما او به فراره چون در این لحظ که مصلحتی و لغو و این صغیر و سبب است
بود و مانع از اشتغال آنها یا گریه است و باید که اینها را نجات دهند
او ان بگویند که بعضی مرضی را صغیر خوانند لهذا انرا سبب است پس بگویند
بهترین علاج ترشح است بگویند که در *Chlorure de Sodium*
روزی سه الی چهار مرتبه که تا روز چهارم الی پنجم شفا یا به سبب که بعضی
در ترشح بسیار وقتی تمام نماید و لیکن خارج ساخته را نیز باید که در روز دوم
مخروط داشته باشد بگویند که چون این قیسم بود که بطل جرب شفا شد
در آب صغیر شود و در آب چند روز نیم دارد پس از آن چند روز در صدوق
یک اویش سیرازی گذارند و بعد از آن بپوشند

فقره سیم

در جرب طوبت که نوبت بگویند *Corymba* و کم در ترشح
Dentia humide ماند

به گنند بهین سبب مینه نه مرض عدی یا طاول بسیار صغیر است که گنند
بست او همراگون بود و طاول بر روی سبب بعضی وقتی گردد و بدو گنند

و عرواحات عمومی که در هر موضعی از مواضع بدن تواند بود و باید بگویند
عرواح که در نوبت شمرند

و بعد از بعضی غیب شمرند و نوبت بی بگویند به صغیر و دیگری که
بر روی ترشح شده طوبت سیراز از آنها ترشح گردد و این طوبت ترشح
انگار حکاک ترشح بعضی شود

بعضی را غیب سیرازی بگویند

اما مرضی او را اتفاق چند از علامات با حاد او باشد که هر چند عرواح با حاد
و عرواح و همراگون است بطل طوبت و در بعضی مرضی به و چون در جرب جوی بود
مواضع ترشح طوبت غیب بگویند که ترشح پذیرند و اگر چه مواضع ترشح در
غیب از ترشح عرواح برینند و در جرب که در طوبت است ترشح بود و جری
از اوقات بطل طوبت شفا شود و عرواح از او می جلی شود

اما علاج چون عرواح با حاد بود غیب از جوی در با و تا و نوشیدن شراب و نوشیدن
بسیار و وضع چند ترشح فی علاج پذیرد و چون مزاج مرضی و سبب بود و در
ضعیفی حاصل آید

الان

اما مرضی او را عرواح صحت طوبت است و در صورت ثبته سبب است
پس در آن جوی بگویند و نوشیدن عرواح طوبت بعد از ترشح عرواح
شود بعضی از این که در روزی دو الی سه مرتبه در او ای چاقو و در او ای چاقو
نوشند و در عرواح است و در جرب طوبت در او ای چاقو و در او ای چاقو
و دفع ترشح است از او به سبب در سبب مرضی است و صغیر بسیار و چاقو
قطر آب شوش جرب حکاک که روزی دو دفع پس از جوی در با و تا و نوشیدن
نماید

و برخی از اطباء گویند که هیچ اویه علاج نیافته بود به سبب عرواح
غیرت در *Chlorure de Sodium* علاج نوبت جوی
هر دو سه روز که وضع از موضع جرب آید و آید و نوبت به گنند بهین که در جرب
که جرب بچکان شفا شود

و چون علاقه به است سبب نیست به سبب جوی است بطل طوبت شفا شد و جوی
از اوقات لازم شود که بر روی ترشح حکاک باشد و این عرواح صغیر است
آب سبب نوبت به سبب که در بعضی بگویند به سبب در آب جرب است

موجو نیست ولی علت در دست بود که رده است مزاج که بود آن دست
اما علاج در صورتیکه علت حادث باشد و غیر غایب است حال مسدود
بر فرق و در آلات و اعضاء بارده اغلب است و چون سبب معین و از آنکه
استعداده و یا خوردن و غیره نادره و نهال و پوشیده بر طبیب نه است که بخاطر
حادثه را بخود از در ریب و فشار غایب و عموماً باید نیست که جلوس در اوقات
واضحه محرکه مضرب و تحمیل نقش نمودن طواهرات مشتمل و جمع و شست
و جمع و درش همی کرد و بی چون بخودی خود بشیره خانه کرده بهترین رقی
موضعه چسباندن در حق طلای اصل است یا پرده نازک که پرت تخم و خراش در
فرد گرفته و چون همی بارده خانه که از تعویذ و فن طبعیت را بودی استعمال و تعویذ

موضع علی در اسپهبد سکر کوره مکرانکده ریدیه غیر سالم خارج شود که در بندر است
دور پست کیل کیل یا کافور یا زاج سفید سفید است
نقره دهم در رو پیا

بیوشند و بواسطه استقامت او در جلد موافقه رویت مزاج را از هر بی زنده
جلد صحیح را در مجرای جلد که نفیسه استخوان نامند

به کنگه فیض با صلح طبای کونک عبارتست از برآوردگی بشره که معلوم بود و دریم
حاصل شده از جلد سوم به درین ریم تواند که جذب شود ولی هوایا به آن نفوذ
نکند و خجانی فیض در دود و دود که ای بگوید یا سرخ رنگ و بعد از آن هر شخص
در جلد است به و مرض جدیدی پدید آید
مخت قسمت به اول جلدی دوم به با کوی سیم گفته
چهارم مان ناکره
عنه است

[illegible]

فصل مخصوص در بیان دواها و نسبت است به ما به نیست که چون ما در مسیر بادیه
 رسید مدتی برود بگذرد تا اثر دوا معلوم شود بدین نوع که بعد از دوا شدن
 آن بکشد طهر تا زمان بروز علامات مرضیه غلبه هفت روز بعد از دوا
 بالاتر نفس از آیه ای در ده داده تا بروز علامات اولیه غلبه آید در
 روز بطول نیجا مدتی در هر صورت پس روز دوم و ده سر
 و ضرر که چون داده است خارج و غیر طبیعی مزاج سرجه است
 که در با تجلید بر دایره و عرق خارج نمی آید و در لایه غایب که در بطن
 تجلید رود ماده سریره در شام صیکه که تیره متبا با بده شده اند و در روز
 که بدون کوبیدن آید که در دایره بدون متنا شده انجیری اثر از زمان سر
 نمیشد بقول طب استعد و بدان مرض مذکور به خارج شود چنانچه برخی روز
 اوقات دیده شد که بعد از کوبیدن آید جگر شده و عرق بی نهایت
 و کثرت در در بول عرق که بدون بروز علامات جدید در غیرت
 کوبیدن آید که وی مانع از بروز جدی صبی شود اما در کثرت آن رو
 و جلد طهر و این نوع رفتار عموم تر و با جمیع است که اکثر طول مدت

انظر

چه در وقت حیات بود در طفل غلبه نخر مندرج است آن سکن باشد
 و مادر او توده هک که غلبه پس از حیات و شج صدر رفیع و نه شده و جلد
 برز کند و در برسان جزئی که به با هم بر زبان و آید نیست که است
 هر نسبت است جدی در نذر و یکا بکسر و ده جلد در نذر است جدی
 و سرخ از دال پس از جلد خفیف جلد رسا و خوف است به این جلد در ده
 بعد از نیم روز نیمی و در نیم صبح بده جلد خفیف یا معدوم شد تا بعد از ظهر مجدداً
 حشرات یافته و صبح روز نیم سخت آید و در ابتدا بروز علامات جدید و ده
 و صبح و در صبح و با و جلد این مکرر بعد از ظهر روز نیم صبح نیمی و در صبح
 روز چهارم جلد عده سفت یا المه معدوم که و جدی در بطن و طهر
 طهر شب سیکو و طوطی لاین در جلد و ده جلد تیره معروف و تکلیف
 رفتار طبیب و است به بدین سبب که در علامات این در جلد تیره که ماده
 سریره تمام و بعضی روز دم خارج شده است و تا چه مقدار خشای غلیظ
 مسته که در دم علامت روید و چه را در رفتار جدی توان فهمید
 مطلق و ل که خروج داده سریره است تا جملها یا بعضی از دم و طهر است

هر معلوم که بدین نوع که چون حلی المله فای که و در نذر است جدی
 است به خروج ماده تا جملها در دم بر عکس چون حلی به نفع سرخ و در نذر
 و کثرت جلد و در نذر جلد با ماند به است به خارج شدن تمام ماده
 سریره در دم چون تجربه رسیده که چون حلی در نذر و علامات جدید است
 اما مطلب جرم که تا چه مقدار خشای غلیظ مبتلاست بدین هر قدر کمتر
 باشد بکثر است و در هر صورت قدری از دم مبتلا خواهد بود چون حرات
 بدن موجب و بر روی دو جدی طهر که و صورت مرض اندک خشای
 بسال پس صوبت طبع خشای غلیظ عین شفاف و اندکی سرخ رنگ
 به با طهر تیره در نذر و طوطی سیدان و در نذر علامات روید
 و در روی طهر معطر و و پیوست و عدم شفاف زیرا که در نذر مبتلا
 غشای غلیظ شده و اما او عموماً به آنکه مبتلا به نذر غشای غلیظ و جدی
 حالت طبیعی است و لا مبتلا به نذر غشای غلیظ معده و اما در نذر
 است اما مطلب سیم در نذر علامات روید و چه را در رفتار جدی
 به که بروز علامات جدید به نوع متوا این خارج از قاعده جلدی است

انظر

و بعضی اوقات علامات دیگری در جلد بروز کند چون آید غشای و مثال رو
 که مانع از بروز ابتلا به نذر است و کثرت است که جدی حقیق بروز کند
 و لا در رفتار و نقصان جلد و بجای آنکه بتدریج جدی بروز نماید سریره
 در مدت چند حیات در جمیع بدن طهر و به پس بجهت خروج غلیظ کوبیم
 که المله را بطریق قاعده در نیم در جلد است به آنکه با سرخ در در نذر
 طهر که در ابتدا سطح و لا در نذر نذر صلب تر از جلد باشد و در نذر
 علامات جلد به بروز جدی است به طهر که در نذر جلد از نذر حلی که صاحب
 و نذر حساس شود و نیز چون جدی بقاعده بروز کند رفتار و چون پس است
 که تا در صورت و بعد در صدر پس روزن در نذر و طرف علیه طهر و با آن
 در قدم و در نذر افراد طهر و نذر و نذر است به نذر نذر و نذر نذر
 اندک برآمده شده که در نذر و در نذر آنها نقطه طهر و نذر و نذر نذر
 که غلبه در نذر و نذر است به دو در بروز علامات جدید از نذر است به نذر
 است تا آنکه جلد نذر و نذر که در نذر و نذر است به نذر نذر
 جدی از قاعده خارج باشد که به نذر که ای بسا صغیر در نذر نذر نذر

بروز نماند که بعضی از اوقات علاوه بر این یکدیگر متعاقب پس رودی در صورت
 مابین آنها فقط بود و گاهی مانند جبهه هر سه بدون برآمدگی و نیز گاهی که بواسطه
 افراط گرمی بخا پیشتر بر این عروق عرقی که عرق در مابین آنها
 بروز نماید که تشخیص داده می شود از آنکه جلد شبیه کف دست است که بکلی گرفته شود
 باید دانست که رنگی که بروز جلدی تمام
 رسیدگی با این معده که در حجم ابد با بیشتر تشخیص برآمده شود و بشیر نوک
 آنها برآمده محو از رطوبت شفاف که در بعضی از اوقات با ابد وسط نوک
 فرو نشیند و بعضی دیگر مدور و برآمده میمانند و بروز این علت بیشتر است
 در موضعیکه هوا به آنها نرسد چون صورت و دست و کمر است در موضعیکه
 پوشیده از شراب لباس مستور باشد در شام صیقل که به پاره پاره در وقت
 عادی از بروز ابد در پاهای آنها بیشتر است از شام صیقل که به پاره پاره در وقت
 جو را ب لاله بطول و ظاهر غلبه صف و یا اندکی غلبه باشند و در اطراف
 مفصل و قریب بآست تناسل نیز ابد کمتر از باری موضع عارض گردد
 چون روزی که در آن بروز علات جلدیست ابد آنها میرسد فاعده
 انما از ابد

بروز نماند و رطوبت شفاف نوک بمرئی گردد و صورت اما سکنه برخی نیز
 اوقات بچسبید عینین با المرحه هوش و سیلان براق بروز نماید با درم غده
 پاروشین
 و بدین حالت در بعضی روزها تا در او رسیم در حصول ریم ابد اول و چهارم
 در باقی صورت قوه رنگ تازه و بدین و چلیب مستلما بستای لاهی که در دلی
 بچ وقت صبح ابد با محو از ریم نشود بحدی که بای اطراف با غلبه
 آنان رطوبت شفاف تحلیله نشود بحدی که
 چون رطوبت شفاف ببدی ریم که حالت حسیه جلد بروز کند
 در صورتیکه ابد ضعیف بود اما صورت و دست و پا و سیدن براق نیز ظاهر
 باشد و لا محاله پس و جمیع قصبه از ریم در صورت موهوبت بچسبید
 در بعضی وضع قصبه از ریم در جلد علات مخصوص است چنانچه در جلد و جمیع صلی
 از جلد علات مخصوصه رویشند
 اما حالت ترکیب ابد بسیار مختلف است و بهترین انواع آنست
 که ابد از یکدیگر بخواهی متفرق باشند که فاعده آنها یکدیگر متعاقبند و در هر

باقی ماند و بخوبی مشهوره محو از ریم صف میمانند که در قسم ابد را جلدی رنگ و بکثرت
 نامند
 نیز ابد عرق متعلق در پوست در صورتیکه فاعده و جو را یکدیگر متعاقبند بواسطه
 اینکه درخیالت گاهی نشود و فلس آنها نیز یک گاه نشود و بدین را در این فصل
 نامند
 غیر ابد متعاقب و چون در این قسم از بعضی از بزرگوارانست بود بدون پانچوی نشود
 مرض خطرناک است و چون در تندی ریمی شده ابد فاعده چهارگون آنها باشد
 بعضی از بزرگوارانست بر قرب پاکت و همچنین جهلک است مرض در صورتیکه
 سیدن براق و فاعده و جبهه معده و سهوا لاله عارض گردد
 و لی نباید چنان گمان نمود که در جلد حصول ریم از ریم در جلد او محو شود
 است جلد این حالت بسیار خطرناک است و در جلد چسبیدن که در روز پس از
 ابتدا از جلد حصول ریم ابتدا نماید در صورتیکه بسیار چسبیده اول ابد بای
 چهار روسته بچ ابد بای بسیار مواضع سید و یا ریه و فاعده ابد
 بسیار شش و غیر ابد ببدی لغزش شده و تدریج معلوم نشود برین نوع که نفس
 از ابد

اوقات ده موضع در کلی رنگ باقی ماند
 و این چسبیدن فلسها ابتدا کند در روزی که پس از ابتدا بروز علات جلدیست
 که روزی از ریم از ابتدا ای بروز نماید و فلسهای اولیه در روز سیدن ابد
 بروز علات جلدی و در روز با زنده املا ش زنده ابد بروز جلدیست
 و بر غیر از اوقات معوط فلسها بسیار رزود و بهر حال هر گاه موضع در کلی رنگ
 باقی ماند با اندک برآمدگی و زنده تر بودت حرمت آنها از دایه پذیرد و پس
 از مدتی مدید بگون طبیعی جلد نشود بدون باقی ماندن اثر مخصوص جلد است
 و لا در صورتیکه بواسطه ضربت یا ریم ابد خارج گردد که در معده و شرو و ماکلام
 باقی ماند و لا در هم اوقات معوط فلسها بدین سهولت بروز چنانچه ابد
 ی صورت یا دست چون یکدیگر متعاقبند فلس بسیار عظیم حادث گشته که پس
 در حقا و او اثر بسیار نامرئوسا در بار رنگ جلد باقی ماند
 و نیز نشود که ابد در قریب سبب مورسج که اگر چه درین قسم مورسج از ریم
 صفتا چشم است و لا قدر در روزی که پس از ریم شده ابد عظیم از ریم
 در جلد نشود بچسبید خارج نشود معده بواسطه عرق غلبه اندک میماند

جلد باطن بواسطه که علامات آلات تغذیه معدوم شود و جزای اجزای بی ثباتی در
 قصه الریه بقیه ماند با سعال یا بس و می معدوم شد و خروج آریه کرکینک
 در جلد
 طهر و باطن چنانچه ان ماضی نباشد و با چون در روز هفتم بعد از بروز علامات جلد
 درم رطوبتی جوی جلد مانع از حال طبعیه او گردد می جلد در روز گشته بدلیل آنکه حمل نفس
 به ثبات می تواند چسبیده آریه کرکینک را خارج سازد و چون در این جلد فیه رسیده
 متوجه جلد است که در صاف و صاف تغذیه نکرده اند که در خفا عرض خواهد شد
 پس با بر این زینت علامات و فیه هم کجاست نقدت لغزش و کجاست علیج فیه
 است و غلظت که بعد از اطباء علامات و جلد را منوط با متلای معده دانسته
 رفع انهار را خواهند که کسب و معرینه زیرا که معده علامات و فیه یا بسبب
 علامات خارج می شود است و اکثر در استمال بوقع مستقر فانت زبان کج دیت
 شده و پس از روز گشته در خصوص علامات در فیه اگر برانهم است
 که اکنون در جلد معده اید را بقصد در فیه بان کنیم اما در جلد او که کج
 و رده ماده سر بر است بفرمانه موسوم است پرست و دو فکلیون

در این درجه ماده سر بر خورده بود بطه شخص خورده بود جلد زرد و در بدن
 و دم کج و لی تاثیر در بدن پیدا نمی است و کجاست باقی پان نمودیم ماده
 ماده سر بر که بود بطه شخص و فیه دم شود زنده از سر روز بدون علامات ظاهر
 توقف نماید بر عکس و ده سر بر که بود بطه جلد و در بدن کرد که این ماده
 اغلب تا هفت روز بدون تاثیر و وضع است
 اما در جلد هم که در جلد حایه است و فیه رسیده است
 نامند کج و لی
 سه و بندرت چهار روز بطول بخشد و هر چه حالت حایه پیش تر جلد علامات
 جلد کج و خفیف تر خواهد بود و اگر کج در این درجه ماده سر بر در جلد حاصل
 آید بود بطه و فیه شدن اندکی زود خارج می بدن چنانکه از جلد ریش
 مقدور زادی ز جلد لم را مشغول می شود
 اما در جلد هم که در جلد بروز علامات جلد به جلد معروف پرست و در این
 است

در این درجه ماده سر بر دم پس خارج می شود و در جلد طهر و باطن شد و هر چه
 پیش تر در جلد طهر بروز نماید در باطن کج خواهد شد و در دست و نیز کج خواهد شد
 در هر صورت بقیه طبعیه علامات جلد را تا سه روز بروز با تمام رسد مگر آنکه
 بندرت کمتر از نوزده روز به روز پیش و نیز فیه در این است که ابتدا فیه روز
 صورت و با تمام رسد در جلد
 اما در جلد هم که در جلد حایه است بفرمانه سیتا و لیفا کینک
 خواهند
 تشخیص داده می شود در فیه که اید با برانده محو در طبعیت صاف کج
 چون در دست جلد می در این درجه معدوم شد در آلات شخص علامات در فیه رسیده
 کجاست حش و کجاست اصوات اما در صورت که اید روزی جلد می باقی باشد و کجاست
 شخص و تغذیه با هم در شدت مرض بر این باشد
 طول این درجه نیز سه روز است
 اما در جلد هم که در جلد به جلد رسیده است بفرمانه سیتا و لیفا کینک
 نامند

در این درجه سطح جلدی اید با احمر شفاف کج و هم شده مقدر کج و کج و کج
 اید با بدل بریم شود و غده های بزاقی اید با مس منوره فضای فاضلی خلق و خلق
 معده می باشند با کج اصوات و سعال شدید و صورت و بدن و جلدین
 مستعد با استقامت طهر شده و اگر کج در جلد چهار می معدوم کج و در این
 درجه جلد کج می شود و اگر معدوم کج می شود و پیرود و عقب و کجاست
 مریض بی نهایت ولی بدون خفت بدلیل آنکه این جلد فیه را تا سه روز با فیه
 نادر است و در این درجه نیز پس از سه روز مبدل گردد در جلد نشسته که در جلد حایه
 است و فیه رسیده معروف بود پرست و کج کج می شود
 و بیاید دست که در روز هفتم در ابتدای بروز علامات جلد اید با ثباتی فیه رسیده
 و شروع کج کج که در روز نهم کج که جمع اید با در روز نهم مقدم محو در طبعیت
 و بریم کج که بلکه مقدور کج در اینها هیچ چه محو کج و اید با یک مین نوع نمو
 طبعیه منوره که نفس اینها را وای هوون کج کج که محو در طبعیت
 دریم بوده که نفس را ابتدا اصغر کج پس از آن قوه کج که در دست
 جلد به تدریج معدوم شده تقشف فیه نیز قیده شد مگر کج که بر فیه از اوقات
 تقشف فیه بطول بخشد اید اندکی در جلد موضع نیز زده شد و اثر تقهیری

مقام نهم باینکه مانده پس معلوم است در صورتیکه ابله برودی بخشد جمعی نیز با هم معده
نقص برعکس چون ترشح رطوبی بطول بخشد جمعی نیز مانده بلکه برخی از
اوقات از دیاد نیز ترشح است بلکه مایه غلیظ آنیه موجهه در
اما درجه هشتم که درجه شایع است بفرساید پیری نیاید و می سکند ر

خوانند به آنکه چون ابله بطوریکه در غایب شایع دو غلب نیست مگر
لکه مایه احرار و انون در موضعیکه ابله بوده و برآمده گینای جزای پس از ترشح
فلسفه که بتدریج مساوی بجلد می در کجاست و لی چون ترشح رطوبی از وقت خفتها
برودی با تمام رسد و مریض از دست زدن با نهنای جفتاب و رز و از هر جهت
سبب آنکه باقی مانده عکس در صورتیکه رز شدت حکم مریض مع اذوم جدا
باز است مخرج و حشوه از هر جهت سبب را نمودر باقی خواهد ماند به چون ردی
بجو علتها می مختلف در دست با صره و مع برودن یا دما میترشاید در بدن
طایفه و بندرت هم ممکن است که فیج یا جنون عارض کجاست
اما تقدیر هر چه در ز نقصان مذکوره بر صحت آن در دراک تقدیر هر چه
عمومی هر چه خواهد بود و باید دانست که قدر ترشح ابله گاهی در درکستان

علامه

ساعتی که مانده باشد نه مجدد غرض این به ابله مرض ابله بود و در صورتیکه شایع
که سن آنها از دست متجاوز بود و مبتلا به جوش غلب حمله ترشح با نهنای
به چون قدر از مدید شدن ابله گاهی قرار بود که ابله از ترشح شخص دیگر
بجو نیند زنده نگر که کوسه میشدند یکفر زیاد تر هاک میسر دید و دلیر قوت
هاک شدن واضح است زیرا که در کوسیدن ابله بن ماده سیر فی لغز

بجلد می هر رسد و علامات جلد باطن بسیار اندک است به
چون تقدیر هر چه ابله در هر یک از درجات تفاوت است بتعریف حلاله
در هر یک از درجات دو دلیر در دست است پیر و ازیم به
اولی به در مدت حمایت که مقدم بر رز و علامات جلد است مرضی بندرت
هاک شود و بخاطر جمعی شوان گفت که شخص که در این درجه بباکت رسد
سبب ابله بود مگر اینکه در سینه آنها لکه مایه ابله موجه باشد به
اطفال ضعیف نسبی که در این درجه بباکت رسند غلب و بطر شایع تلف
میشود به دویم در تمام مریض علامت جلدیه ردی بود برود ابله بود
بکوسه در وسط گاهی احرار نیز این درجه محسوس در صورتیکه علامات
جلدیه در یک مرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و جمی خفت نیاید یا آنکه لکه با بسیار

مقام نهم باینکه مانده پس معلوم است در صورتیکه ابله برودی بخشد جمعی نیز با هم معده
نقص برعکس چون ترشح رطوبی بطول بخشد جمعی نیز مانده بلکه برخی از
اوقات از دیاد نیز ترشح است بلکه مایه غلیظ آنیه موجهه در
اما درجه هشتم که درجه شایع است بفرساید پیری نیاید و می سکند ر

خوانند به آنکه چون ابله بطوریکه در غایب شایع دو غلب نیست مگر
لکه مایه احرار و انون در موضعیکه ابله بوده و برآمده گینای جزای پس از ترشح
فلسفه که بتدریج مساوی بجلد می در کجاست و لی چون ترشح رطوبی از وقت خفتها
برودی با تمام رسد و مریض از دست زدن با نهنای جفتاب و رز و از هر جهت
سبب آنکه باقی مانده عکس در صورتیکه رز شدت حکم مریض مع اذوم جدا
باز است مخرج و حشوه از هر جهت سبب را نمودر باقی خواهد ماند به چون ردی
بجو علتها می مختلف در دست با صره و مع برودن یا دما میترشاید در بدن
طایفه و بندرت هم ممکن است که فیج یا جنون عارض کجاست
اما تقدیر هر چه در ز نقصان مذکوره بر صحت آن در دراک تقدیر هر چه
عمومی هر چه خواهد بود و باید دانست که قدر ترشح ابله گاهی در درکستان

علامه

ساعتی که مانده باشد نه مجدد غرض این به ابله مرض ابله بود و در صورتیکه شایع
که سن آنها از دست متجاوز بود و مبتلا به جوش غلب حمله ترشح با نهنای
به چون قدر از مدید شدن ابله گاهی قرار بود که ابله از ترشح شخص دیگر
بجو نیند زنده نگر که کوسه میشدند یکفر زیاد تر هاک میسر دید و دلیر قوت
هاک شدن واضح است زیرا که در کوسیدن ابله بن ماده سیر فی لغز

بجلد می هر رسد و علامات جلد باطن بسیار اندک است به
چون تقدیر هر چه ابله در هر یک از درجات تفاوت است بتعریف حلاله
در هر یک از درجات دو دلیر در دست است پیر و ازیم به
اولی به در مدت حمایت که مقدم بر رز و علامات جلد است مرضی بندرت
هاک شود و بخاطر جمعی شوان گفت که شخص که در این درجه بباکت رسد
سبب ابله بود مگر اینکه در سینه آنها لکه مایه ابله موجه باشد به
اطفال ضعیف نسبی که در این درجه بباکت رسند غلب و بطر شایع تلف
میشود به دویم در تمام مریض علامت جلدیه ردی بود برود ابله بود
بکوسه در وسط گاهی احرار نیز این درجه محسوس در صورتیکه علامات
جلدیه در یک مرتبه در جمیع بدن ظاهر شوند و جمی خفت نیاید یا آنکه لکه با بسیار

صغیر یا در ابتدا برآمده باشند نیز در صورتی است فی سال خشک باشد
 با وجع شده به حلقوم و بجهت برعکس در صورتی چون همی بکشد
 شود و شش بقاعده بود و لکه های عظیم سرخ و صلب و در ریه ریه
 در ریه برآمده به سیم درجه مانیت چون بقاعده بعد از هر سه مرتبه است
 ریه و لی خوف است در صورتی که همی معده شود و آب مملو کردند و در اکثر ریه
 شوند و با قاطع اسودی در وسط آنها برآمده و موضع است شفاف و بوی
 مخلوط بدی آنها را محسوس شود و در حلقوم شده و فی متواتر باشد

چهارم به درجه ریه بزرگان طهر شده به سبب اتفاق شد که درین درجه ریه
 هکست رسد و یا مزاج بخوبی ضعیف شود که درجه پنجم و مریض حتماً پاک گردد
 به در صورتیکه آب های صورت برآید که با حرمت شفاف و مملو از ریه ریه
 و صافی مانده و قیس شده با سعال نه که دانه کی تجر صورت بدون قه و قه
 به سبب خوف نیست بخصوص چون آب در چشم برآمده باشد و در خیال است
 اما صورت و غده بزاق و سیلان بزاق بقدر قیاس که مریض را و غیر نیست
 و آب تا یک مایه موجب اذیت مریض نموده ابتدا بکشد که زنده بماند و بعد از آنکه
 در کینه است به و در آبجک از مریض آب در جعبه بدن بکنوع نوتایه یعنی

از این

از اینها بهتر نیست و بنی دیگر مملو از ریه نموده اما در صورتی که عوی طحت آب در ریه ریه
 باشد و جود طحت رویه و چند دانه در آبجک دانی بر دانه عوی نیست به
 همچنین بجز ریه ریه است که با و جبهه آب مملو از ریه ریه و لکه های عظیم
 با اما سبب به صورت کسیدن بزاق بر دانه و صامت رویه مریض شفا
 کنند و در صورتی که آب مملو از ریه ریه و جبهه ریه ریه
 باشد و یقین است که این قسم آب مملو است در صورتیکه اما سبب صحت در ریه ریه
 جفاف قیاس و حرمت لون آب مملو به پاش شده و همچنین هکست است در صورتیکه
 چشمها بواسطه اما سبب نه شوند و با و جبهه ریه ریه و مریض صحت و چنانچه را ادا
 کثیر به چه است در صورتیکه پوست موی نموده و روی است چون
 اسهال مانده و نور ناز به نیز چه است کثرت ترشح بولی با رسوب و روی
 و سبب خوف است در صورتیکه هر دقیقه در ریه ریه و قطره قطره مریض بدون ریه
 به و جبهه است در صورتیکه بدین اما سبب نه شوند و در ریه ریه و اما سبب
 در هر حال که سبب غلبه غلبه غلبه و لا سبب روی است چون
 مریض به اتمام مایه خوب بود و در جواب نشخ و را ریه ریه

و جوی ماده ریه خرب لم ریم غلیظ با صفت لون در اینها ترشح شده به
 اما علاج و تحقیق به و نوع است حفظ مریض و در اول در چنانچه علاج مریض
 را پان نایم تا در دو روز در غده و فطره آب به تریف علاج حفظ مریض
 به اما علاج مریض چون تکلیف طب در هر صورت رفع سبب است
 و علاج بیک بدون رفع ریه ریه پس مریض است که در آب علاج مریض است
 کت زرد که سبب علی التمام نایم ترشح بولی بدون لکه طب تواند
 بنفع و پر دانه و تکلیفی بر دانه ریه ریه بواسطه مایه سبب مریض بر دانه
 و ریه ریه را حقیقت دهد تا در روز سبت و چهارم که روز بزرگان سه شنبه است
 و چون در ریه ریه و خوف مریض به غده مایه در مریض مریض مریض
 ترین عصب است به منظور است که به عصبانته و در هکست مریض
 عصب بعد از علاج اثر و شایع رویه و چون آب نه باشد و اگر کثرت کند
 که با و طحون و صافی مریض و لکه اما سبب مریض در ریه ریه و شفا
 کوئم که در مریض مریض و مریض مریض مریض مریض مریض
 و سرطان که نیز در مریض مریض مریض مریض مریض مریض

باید به نیت که خوف کترین درجات درجه جفاف است بخوبی مریض
 چون هکست رسد ریه ریه و آتم تا سیزدهم جزی است که سبب
 معلوم است که درجه جفاف بدون خوف است در صورتیکه آب قیاس و در یکدیگر
 به و در صورت مریض غریب بقاعده طبعیه و شش و سبب عدم حرمت
 و نیز جبهه است چون آب بر روی بکشد و اطراف فله ریه ریه
 رنگ تر به و روی است چون حریم طولی بماند و بنفش در زمان بوق صغیر
 ترشح و جبهه است به ماند و ریه و ریه فله مریض به نایم ریه
 و اگر اسهال به عرض مریض یا بول موی آتم یا اسوداد مریض ترشح که که
 مریض بر روی جبهه است یعنی باقی بوش و اطلاع در خارج و بر مریض
 دیگر در حالت مریض به در صورتی که در آب مریض شفا شود که
 تا روز سبت و چهارم که روز بزرگان مریض مریض مریض مریض
 مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض
 مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض
 مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض مریض

و قیاس

سیر رطوبتی در ریه و لی آید در هر بلد و زمان و در جمیع افرجه فحش و اگر چه
درین روز منجمه بواسطه معرفت بکودن آید کای رفع دین علت
شده ولی کویدن در او شرط نیست که در جمیع اوقات ممکن نشود
هر چند در یکی از روز منجمه بواسطه جبر بات میسر معلوم که استعمال چوهرت در
بروز آید که به شش مانع از بروز آنهاست بلکه پس از چند روز که آید رگو
مشد استعمال موضعی و دفع چوهرت در استعمال دفع کل و قریح بکن
زین رمدای در خارج موضعی مذکور مانع از بروز آید کای است و طب در
استه امکان نامی کرده کث بزین و قسم در آید و بعد از آنکه کای
افسوس که پس از بروز حای حقیقه مخصوص باید بهر چه کوچک درین روز و مایه
در رطوبت ریه نماند

پس بپزدن در هر صورت که حای مخصوصه باید بروز کرده مایه رطوبت ریه
نقص فوری باشد اندک یا زیاد خواهد بود

هر چند حای ریه بپزدن حای ریه را طب رجوع بقصد نماند ولی حای ریه
بپزدن بهر چه که پس از دفع در هنگام حای دوی غلبه دیده شده که در ریه

۱۰۰

پنج نیت آید با سفید شد آتاس صورت معدوم شده مرض بهک است
حال چون در هر جماعت است بر علاج صد در پی پس هر گاه معترض است
با نایان شش موهجه شش وضع علق در دوائی است عدوی سن و سن
دول معینه خود بهر جهت ط شود از اینکه اطاق مریض و بنر و سپا بر کرم
و چ منیکو تر از جوس در مایه تر همه بریزد و علایق جدید بهر جهت
و کج که است حای ریه شود که کاه بهر بر دوق نوشیده و شش یا حش
چون توج یا قی را داده موهجه است کث شدن مقدار جزای از کج معینه
خواهد بود چون مظهر طب بپزدن است که مایه سیر را بهر چه که در بقدر
و کج که این احتساب باید نمود در استعمال دوی بهر چه که کج که این احتساب
کننده چون قی بواسطه استعمال کج که این احتساب

بی کر نایت دوسود

معینه خواهد افتاد و استعمال شده بهر چه که در مظهر حش است
نماند و چون در مظهر شش عارض گردد جوس در مایه تر است
طولانی و کث شدن مایه دوی معینه است و بنر مانع بود در دفع شش

نمرد رجوع بهر چه که تر است آید چون حای مانع بر طب است
که مریض نای در دفع و لی بجهت زوال آن دول شش سبب شده است
و سبب آن نوزاد به نفع بود اما سبب نفع دول است که حش
و باطن هر دو مریض باشند و چون جلد باطن مریض است نفع است که شش
بیز خارج از حش طبعیه شده مریض حش که

بجای شش شود در آنکه در جوف دمان و با بروی زبان آید بروز کنند
با نایت بجهت دمان و نال پس و حش و شش و شش و شش و شش
با پد و ال شش عد و زوال و شش حای حش و شش و شش و شش
در حای حش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
دوی جوش یا با بجهت حش و شش و شش و شش و شش و شش
خواهد بود بهر چه اغلب قبا در حش و شش و شش و شش و شش
مضرت ریز که بهر صورت سیدن بزاق و شش حای حش و شش
سیدن بزاق را بواسطه علاج رقیقه شده نماند حش و شش
اما سبب نفع حش است که عکس جدید بهر چه که شش و شش

وضع دوائی عدد زوال و شش و شش و شش و شش و شش و شش
بایستی نیت شد حای افزون کرده در آنکه که دیده بهر چه
افزون تر باشد بروز آید حش و شش و شش و شش و شش و شش
و با بواسطه جبر بات زید و شش و شش و شش و شش و شش و شش
اطلاق کلی بر شش که یکو ترین رفتار طب در ریه حای دوی است
شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
حش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
در شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
نشان حش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش

درین ریه رفتار طب بواسطه حش و شش و شش و شش و شش و شش
چون حش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
و مریض را در توقف و شش و شش و شش و شش و شش و شش
بدهد از غذای و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش
با شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش

۱۰۱

سپارکد که متصدی ملک های سواهی می باشد یا در تمام بدن پکرت
بروز کنند و در صورتیکه ابله یا سپارکد آید بی برابری نیست ولی با
دین باید طبیب معاینه که بواسطه ابله یا برده و تسبیل بدن باین خاطر و
شاید در شرب از قریب و شلی دوستند ادعای تحقیق بود
اما اسباب نوع سیم است که ابله مرکب بود برض دیگر در صورت طبیب
ندم است که در قرار افتاد و حوضات رقی رکنند

در درجه سیم نیز باید طبیب بواسطه ابله بر سیکوی غلط نماید چشیم را برین نوع
که چون در حقیقت و در واقع علامات ابله بدید آید رفاه معلول با این معلول
بردی چشم وضع کنند صفت او که براند آینه را بر روی رنگ

اجده کوزه کا فور ده کسدم جو هر یک یک دو قطره
قاعد لا طبا نسوی و روسی بر این است که روزی شش دفعه هر مرتبه
کیست چشم را بر پشت مندر فاده معلول این نسخه صفت او که براند
اگر کنگه یک کسدم آب مقطر سی شغال تحقیق اینون اجده کوزه معلول ط
بیا

پکرت که نموده معمول دارند چون هر یک از این موارد رجوع شود بقیون
است که بهیچ وجه علامات ردیه در چشم ظاهر نشود

در درجه چهارم نیز که درجه حدودت مالیت است رقی طبیب چون
در درجه سابقه خود ابله بود که چون علامت سپارکد بدید ابله را که بر
ن زده بدن نمائند و مانع از ترش مزاج را با بواسطه ناخن ابله معلول در مایه
را مخرق است از که موجب بلای ماندن اثر و معلول ابله شد

در درجه پنجم درجه ریمه است علامت افزون تر که در درجه چهارم
و س که اکثر طبیب خبر نمانند و در بعضی موارد ضروری و با رعایت
احوال مریض لازم بود بر بطریق که موضع بروز ابله را بدین خاطر تسبیل
فرمانند تا آنکه وجع و کله را خفنی بدید آید و ملققت باشند تا آنکه
مریض چون موضع ابله را حسد در نزد ابله که خبر رسیده که ابله با هر معلول
که در درجه اولین و او اثر کرده باشد و موجب درشت که برخی از طبیب
در قدیم بخوبی با تحقیق ابله بر ششتر تا وزن مریض که زوال اثران و ملی
مخلف بهم زیرا که چون ابله منفر که در د و هوا بدید تا اثر و معلول ابله باشد

نموده بواسطه مریض و هم چنانکه درم جلد سپارکد و علامات و چون ممکن نبود
ماینون غ شدن طبیب بر در علامات جلدیه را و نیز شواذ ترشح جلدیه را
مجدد ابله طبعیه رجوع دهد پس باید طبیب قبول نماید که طبیعت مری
دیگر در برای خروج اسید که پیکر پیکر ترشح شده بلاق بدل
عمل ترشح جلدیه است و چون بعضی از اوقات دیده شده که بواسطه
اسهال رطوبتی کثیر از بدن مندر که دیده چنان سبب خروج بلاق ممنوع
شود و مورت هاکت که در دلهید طبیب است که بواسطه حش و شرب مزاج
بباض اسهال طبع اسهال شده و نیز در از مطبوخ عاقل و وضع صمد
علیت بر کلین و ترشح از مریض رما دی مسلمان بلاق کرده
دوم آنکه مریض جلدیه شواذ من خروج اسید پیکر نیست بلکه در دیگر اوز
که کلات شش است بواسطه مریض چون غشای مخاطی آن است بقدریک
باز یا در حدود ناقص شود و در از این جهت است که هر قدر رقیه اسهال
و سعال کمتر خوف هاکت نیز کمتر خواهد بود اما چون غشای مخاطی
معد و مریض مریض ششها کردند و بدون جهت قی و حش منظر

ماند و عکس چون ابله بقاعه طبعیه خورق را یا و مدت خورق اتمام
رساند فیه که در وسیع اثری از ابله نماند

و چون در درجه سال زیاد بود و بواسطه معدیه مریضه نباشد صفت
او که بر منظر طبع صمد کسدم جو هر یک صد و سبت و چهار کنگه گوناخت
دو کنگه

صمد و سبت و ز کسدم کل کوه هفتده کسدم آب پخته شغال ضرر از طرف
رضای نموده بخار آید که گنگت

بد و دهنه تا میر که در دین نهایت مفید است که نقیض نیست که بواسطه مریض
وام شرب کا معلول باین آب معدی میل فرماید و باید طبیب مریض
باشد که آثار دوزی بکویت طبیعت مریض اجابت نماید

این که کورات دستور می بود از برای ابله که بقاعه خورق را نموده بدین
ر دت بود ولی چون عدد ابله را زیاد و پیکر که متصدی باشند در اوقات
از برای طبیب چهار سبت ره مخدود بود اول آنکه ملاحظه نماید که مریض است که
جلد خروج زیادتی اسید که پیکر دم را که یکی از اعمال طبیع دوست

نمایند

در نسک در این درجه خفایه سبب می شود تا آنکه ماده سرد بعد از دفع
سج که در زیر کشت داده شود بایم که هر سهالی که در آخر درجه آب عارض شده
غلبه مضر بوده پس این عجز شود که در نقصان علم و تجربه است
بر خلاف چون درجه خفایه سهولت می کند ولی بر هنگام شب خفایه
باید بود و بواسطه اشتها مریض افراط در کبر و شرب نماید بر طب است که اند
نیمه آلات تغذیه را بواسطه نوشیدن مقدار جزئی از ریونین میزد و از یک
التهاب را کندم هر روز ناست و چهار ساعت یک الی دو نوبت طبیعت
اجابت کند اما در شایع در درجه هفتم که درجه شایع است
چون این قسم عارض شد مگر شایع تغییر احوال بعد از هر بر طب است که بعد
در اجابت تحت بر جمع دهد تا بدین حالت رسیده جذبات و روایت
در دیکار بر بند و بدین هفت استقامت با دفا تر و حرکت بدنیه و تفریح بدین نرسد
از کمر که جزئی است و استعمال و خوش و زرخیز و خوش درجه مضاعف خواهد بود
بهترین دود و دخیله مخصوصه فیوننت که بدت کثیره و مقدار انگ بو
شند اگر چه چون وسیل علل دور ابرسنه جوایی ندریم خبر آنکه گویم
الفون

که افزون چون محرک دوران دم است سایر اعمال بدن نیز محرک شود و
اما علاج حفظ معده است که در نمودن شش خاص است که مستعد باشد
نند زهر سله شرط که لوده بلکه دور کردن شش خاص است از رزان مکان یا از
بدی که البته در آن موجود و بانی است از جهت لزوم است زیرا که سریت است
بوسیله اتصال و تعلق به ششانی بود بلکه سریت است بر شش پیش از است
چنانچه در تداوی این فقره بیان نمودیم و چون هر نفس را مستعد بود
مرض است این جنبه تا به ششانی کافی نباشد جگر که بودیله که به آن
که علی الخصوص محافظت ننماید از این مرض است مانع از زهره آید خاص کرده
و چون سابقاً مذکور شدیم که در فقره مخصوص ذکر صفات و جمال است که باید که
شخصیت بیان کنیم لهذا آنچه اندیه علاج حفظ معده است با تعریف و تالیف
و تخلص است که لای در فقره آید بیان کنیم و در آید که لای که بفرستد و این
نامند و
چنانکه آید که لای در فقره مخصوص که در استان کاو عرض شد و ماده رسیده
دور کردن بکشد این همان قسم فقره را بعد از دور و مجدداً بودیله

کوفته ز زبان بستان دیگر نهایت سرایت نموده هان علقه ترا بطوریکه
و فایده دومی گفت کردن این است بحدت طولانی ز زبان به یا که ایله
حقیر و صیغ عارضه و لی سبب کوفته به که وای خفیف و حیدر خواشه
با کجه توضیح این مطلب نام است و نهتن لکه در بعضی زبانا و نهتن ن کجا
بهشتن کا و کجه از بدن نیز بطوریکه ایران شایع و متداول بود و درین
که که و در بعضی از ذوات اتفاق و دوشه که ثوری صیغه و در بعضی
انها عارض کرده و عموماً در قدیم میان شبها نهایی منوی مشهور بوده که هر که
بواسطه و شنیدن کا و مستبد چنینی کجایه و در دست و دوشورانی سپید است
کا و پدیدار میست هرگز با به مبتدائی گشت ولی که که از زبان بجزر علقه صیغه
بهتر سید و دانشه اعیوی شخص کتب در رسمیت
نه از زبان است

سنگ قطره را در دم آن بپوریت مخصوصه که دو کوبیده این سنگ قطره با آب و
وای بی بودن آب در آن بپوریت معاف گردیند و در هر روز ده قطره و نود
و شش غلیظی طبیب انجلیس موسوم به بزرگ

ماونك لاله

ماده که از کا و در پستان پدید آمده از آن پستان نیز پستان دیگر که پدید
درد و نیز علامات آنکه کاوی بروز نموده و حصول این عذر و حکم که پستان
الجه ترقی نهیت بود زیرا که ماده کاوی صبح همیشه اوقات متوجه بود و در مرکز
در کاوی که در در موضعی بود دیده شده بلکه در پستان کلکه کاوی یافت که
چون خود را از پستان جدا و پستان کا و نمیدهد اما طاعت و در در مجربات سخن
نایم و نیز در پستان دو بر طبق لازم است تعریفی که یکی از طبایع منسوی
ریخته

مذکور سبب نیز که طبیب مرید این ایدر کا و سبب ارشاد و غیره
پس بدانکه طبیب مذکور که درین آب که حقیقی در کا و حادث نشود و که درین
دو در صورتی که در آن خود به این بزرگواران و در عرض باید که در
خوراک بپخته و شیر آنها را بنوعی و کینت و نیز قید کرد و پس در
چهار روز درین آب و سبب را بنوعی در کوه دو دم بندرت و در خفیه او
براسکی های ضعیفی که در وسط آنها تقصیر بود و در اطراف آنها که های
بلون باشد که به بند سبب در کوه و در بند های آنها ای چه روز آن بر

برآمده می نماید و چون عظیم انقباض باشد رسیدن
عمومی آن کا و بصرت بدل شود و پوز در شای رین حالت شفا فدا شود
مرور در پی و حرمت ناصطافه آن که بتدریج بدل میگردد و
این پوز معلوم در رقیق شفاف لیستی اللون و فاش رشید در پستان
او که بکمال صلابت است مورث از دیاد و جگرده لی بتدریج از رطوبت رقیق
الاقوام غلیظ گردان روز یا زده ام الا در دهم پس از بروز آن پوز که در جفاف
طاهر شده و فلسها قهوه رنگ در آن بعد از آن که بکمال بدت و دوزده روز در آنجا مانده
پس از آن سقوط یابد و دیده شده که از دوش شدن یک کا و مبتدا برین مرض
کعبه که بوی مطه و مایه سرکه که شش طایب بود و شش شدن از کاوی بجا و دیگر نیز
و این بوی عریض علامت ابد حقیقی کا و که بکمال آن بر طبع نغم است تا آنکه
آب کا و از ابد حقیقی شخص و در پنج درین آب حقیقی و ابد مرغان است
نیز در کا و قسمی از آب در پستان و دوا عرض کرد که دورا کا و ب نمند که از
کو پدن او بکمال منع بروز آب نشود و اگر چه بکمال رین آب کا و ب نیز در
پستان است ولی نوعی مانده ط و لهای ضار یکدانه را تغییر در وسط باشد

در روز دهم

در روز پنجم ایشام شبه انجمی گذرانند و حرمت جد طرف که در ابد حقیقی شید
بهر در این ابد اندکست و فلس که در روی ابد کا و ب حادث میگردد و صغیرتر
از نفس ابد حقیقی است و در طاعت عمومی کا و چندان تغیر نبوده و اگر چه مانع بروز آب
است فی نیست ولی باز مانده ابد حقیقی بود و ششیدن سرایت نمائند و
طریق کو پدن آب کا و یا خواهد از کا و خواهد درین آب تمام مخلط بود و چون در
کتاب هر چه بیان شده در آنجا تغییر از ابد غنم نیست و لی باید بدت که از
یک کا و ب مطه و مایه سرکه که شش طایب بود و شش شدن از کاوی بجا و دیگر نیز
که ان ماده با خون شسته شده و مجذوب بد آن گردد و

کو پدن ابد در روشنی اذاب صلیت او از ریز زده ایشام است که بکمال
در یک کا و ب که چون ماده آب کا و ی از کا و بدت نیست نه غلبه
آب کا و یا که درین آب نشود پس در یک کا و بدت ترا که بکمال صغیر
که هیچ نوع این ماده از قوت غلبه در صغیر شریطی چند را که پس از این
و که خواهم ملاحظه نمایند و مشهور است که کو پدن آب بد نوعی که مایه
حدیث یعنی از شخصی شخص دیگر و دیگری مایه جافه و در هر صورت باید

بلنج نموده که در ابد رطوبت خالصه در شکام کو پدن پاک کرده نشود بلکه
شده کند و تا بخودی خود خشک شود هر چه که آب و یا بی بعد در بدی باید طاهر
را که بکمال معتد باشد که بکمال و در شکام دیگر نیکو است که طفل حبه و
در هر ابد که شسته باشد زیرا که در طفل رقیق صغیر صید و بوی زردی شش
پوشیده بود که مانع از گرفتن ماده باشد نیز چون ابد و یا بی بعد طاهر
خاک بر سر و تغییر و جری و طفال را که مبتدا بر مرض جلدیه نمند باشند
نیز باید کو پدن ولی اگر دانی بنودین شخص را درین حال کو پند
و هم اگر غنم بود که پدن بر آنجا در غنم ماده که در آنجا بعد از ابد طاهر دیگر
نموند و باید است که در کو پدن ابد صغیر نیکو پدید که در شکام
چند دقیقه پس از کو پدن موضع جگر و حر اندک حر تی نمود که در دوا
چند که بعد از چند ساعت آخرت بلکه موضع پز شش نیز بر طرف گردد تا
روز چهارم که در موضع دوز صغیر بعد از رین بود که بتدریج عظیم
شده بود و بوی خفیه رود و تا روز ششم یا ششیم که درین شکام
احاطه نموده است آن تغییر را که در وسط بود ط و ل صغیر بروز دارد

در روز دهم

معمولاً رطوبت شفاف که فاعده آن ابد از ریز حر تی جزئی بود که در روز دهم
ان حرمت زیاده تر که در حای خفیفی عارض شد و جع ابط و تغییر که در
سط آنها بوده و رطوبت شفاف که در حای زرد زده تا بدت و چهار رشت
و همچنین حرمت طرف آن پوز و جع ابط نیز فدا کرده و ابد بتدریج شفاف
بهر رخ و بدل گردد و فلس بدت که غلبه تا دوهفته در آنجا مانده و بخوبی
خفیه تر شود و پس از سقوط آنها پوزی زرد و یا ف مانده هنوز در لون جلد آن
موضع سفید تر ریز بر جلد باشد و آنچه مذکور شد رفتی رطوبتی بود ولی
شده که رین آب کا و ی درین آب جزا شفا فی پیدا نماید و

از رین جلد شکه که در روز دهم الا یا زده پس از رعد و م شدن صی نمند و
که طرف اخر لکون بود که بعضی معلوم باشد در رقیق شفاف در با و جلد نیز در
نموده زرش تا ده روز دوام نماید و برخی از دوقات هم شود که زرد
آب کا و ی شش در با و جلد هر چه کی بزودی و یکی دیگر دوام نموده بدت
طالانی تمام رسد ولی هر چه بطول بجا مدو تر خواهد بود و

کو پدن آب کا و ی درین آب بدون صغیر اول در صورتیکه

رفق آید کوبیده شده درخت بشد بخوبی که بوض دانه‌ی صغیر در روز
چهارم دانه عظمی مخلو در زیر می عض کرد که مدتی بجات رسید باقی ماند
پنجم دوم در هشتاد که حشرت در قعه دانه از روز ششم تا نهم بروز
نهم و بوض دو تمام باز و بجا بجره کرد دسیم در صورتیکه تقریر نفم وسط ابیه نامو
جوبود پنجم نهم دانت که بهترین از دانه ابیه کای تواند بسبب عظمی
مدیق صنایع و فاسد گردد مثلاً آنکه یک ماده دورا بکوبند در وقتیکه در
شده همیشه بدلیل اینکه بهترین ماده جهت کوبیدن رطوبت ابیه است
در سنوز بجات که درت رسیده باشد بیژد که با دانه ابیه حقیقی طفل
بکوبند و ابیه بروزی در طفل رفتار بخوبی که در روز هفتم ابیه با تمام رسیده
جنگد و چون در زین طفل با ده را گرفته در طفل دیگر بکوبند تا روز پنجم با تمام
رسد ولی در طفل سبک معوم گردد که در این ابیه کاذب است و غلط است
از بروز ابیه خود بطف در صورتیکه اثرهای آن ابیه کوبیده شده مدورو
مسح ان نامور و لون آن سفید تر رسد بر مواضع جلد و بوی و درین قسم
ابخاص از تخمید کوبیدن ابیه کای پس از فاسد و مدت زیادی

روز یکشنبه ۱۳۰۵

از کوبیدن ابله با بق عکالت آبله عرض بخون نشسته و اگر برهنی از زودیت
 ابله برونزدی و رخصتی که بدهد کوبیدن ابله کاوی سابقه او را از زبرد ابله معاف
 میباشند چنانکه کلی بران که تقصیر از ابله کوب بوده که یا ماده ابله غیر نفق
 را کوبیده از ابله حرف عده و در احمر حق بویید باشد و بوی یا انگه ماده را از زردنگه
 زخمی و در وضع در موضع ابله باشد بلکه بوض سینه و بکمر جمجمی بازو مبتلا
 بوده آنرا افزوده بد در هر صورت چون خنجر صبح رسیده که شفا حسیکه
 ابله کاوی در آنها بق عده رفته زردیت است بعضی زردیت پس از تکلیف
 مجید است سینه آبله پانی کردند نه از حد و اگر طب برآست که بکثره منافع
 بعد تمام عمر را بکوبد که ابله کاوی را بکوبت در طوالت و مره آخری کسیران
 تخفیف بگویند تا بگویند که تمام عمر را از زبرد ابله پانی معاف مانند و چون
 از کوبیدن مرته نباشد ماده کاوی حقیقی را ابله صناعی حادث نموده
 یقین تمام حاصل شود که پس زردان بهیچوجه آبله پانی در زبرد نخوانند
 و هرقه سیم در آنست
 اما طب سیم آنکه موصوفه نموده اند و در غدد و سوسه جلد را که خط هر کج

برپوشی صفایا عده صلب احراقون با کوبه جنس در صورت و بندرت
در سایر مواضع بدون هیچ بوی که این علت بزرگ درخت درخت
نقد اد شود؛ این مرض در طفل بروز کند بلکه غیب در سن شب ظاهر
کرد و هم صف نوزاد پیش در رجال مستند سازد؛ چون ثور بعد
گردد که مانی پنج و یا صلابت در مکان نخی و بعضی در ذوق قفس صغیر
باقی ماند؛ گویند

عبارت در فرض است که غلبه در انات و بندرت در د کو را پدین نوع
بروز کند که پنی یا وجنه انرا هم حق شنیده عارض شد که در روی ان عمرها
دانه های خفیه ای بود باشد و حرمت قاعده اندها پس از که غلبه نیا تا اثر
حد بر د مغط فوری افزون گردد و بعد از مخصوصه غرض عرض یافتن او
است در حرمت با غرضت و چون علاج کردد عموماً بعد از دفع عید روز
از نیا دقوه همیشه غلیظ گردیده مادام که جوده آن غلظت را بماند به
انما ابلج به چون علت ساده باشد یعنی بدون صلیح حنه ان جوده
نوشیدن اخذیه سریع لضم و جستن آب زرد سوم و اغذیه حاره و سکنج

705.

ماده فتر و استعمال سهاست برداشتی و تفسیر او نیز عینست در پاره اول او نیز قاضی در
ایشانی مرض غلبت غلبه و ولی چون صفت و کلماتی غشی میجویش علم
کنند بکس در پاره بکر تیه معده تیه یا معویه تفسیر محلول سوا حقیقه
یعنی بکریه سولیمه در
چهار پاره آب مقطر محلول سازند تیه این برهنه کلید برده هر مرهم شده و تیه
و یا زرد و این مذکور ترنج زرنمید هر بکر مرهم شده چهار پاره
بکریه
و قوی که معروفست به کپور زرد
تداوی برای علاج نیست که زرد را جع و الدوام رفا ده بول بکول برات و کوش
وضع نمایند

و از دفتر کرامت

بیش نند از نزدیکه در قربا دین شغایه در دهرن مذکور شد
 شد. همچو دم در راه مذکور شد
 دین علت از جنس اکند و کوه است و علت تشریح از سر است

و گفته اند در این مورد نصیحت بوضع کمر که آن مخصوص بان است که در رنج بسیار است
و این علت برضیف و رعقت مذکور در صنف مذکور پیش از زنودان بود و اغلب
در وسط هر یک از زین بر روی از ریش میگذرد و به عقیده است نهایت مزمن صعب
العلیج و در سگرم فزینت عوم سوامی ریش تکه های فلسهای تا زکی در
انجا پیدا کرده اند اما هیچ به شرط دانسته که مردان ریش خود را نمیشدند بیک
به مقرر انی دورا کوتاه کنند و بعد از آن مخصوص غیرض در ریشخانه استندلی

در چند روز همدست بر نیم حشمت الهی مدد و شکلا و صیب از فیض آن نیز در شب یکجا رو دارند
در خمر سطلی نخلینه مطبوع شاه تره بارگشت و بهر سه و چهار روز یکبار کوی
مسجد رفیع مانند کماک فرنگی و دهان آن بشویند و بدین دستور آفتاب در
مرض در یکایه ادا شود و بعد از علاج بر سر نهاده شود تا قاعده کماک را

عوام بہت بد دور کی نیند و چون در صورت و شمع لاذن و یاج و زان طہر
دور، بفرستہ کر و ت و دل

دلی حلقہ مدکور حشیم خیر فی منوط است بجزائری مخصوص مزاج کہ رفع نجات را

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ

ولی که بگویم که سبب و نشانی از بهمان دوران جلد بواسطه غباری اکل است
 ایک مجلسی عرض شد و بهیورت این علت حادثه و ثور برودی غلیم و موز
 ریم شده است که بگویم غلبه پس زده الی با نژاده روز پیشه
 ولی اکثر زنده نمرض مزمن بود و غلبه عرض باید در خندین و دیدین و خند
 و بندرت و صورت و چون در موضع شفا پذیرفت مجدد در بعضی دیگر برزید
 و بدین جهت مزمنیت روزیاد و در جهت الفط صغیری هر یک با ماس بود
 که بزرگ زیاده شده در وسط آن اما سس نقطه سیاه رنگی بود که در دود
 او تدریج نمود و در زوطی که ابتدا اشغاف و بالاهره بزرگ کرد و غلبه در
 موضعی که برزید زینچ الا شش بود بیشتر نباشد و یکی از قلم روی این
 علت سپار شد است بر روی

تبر که بواسطه ریم شده بود و موز که در زوطی برزخ مابین ریم دوم ولی
 تحقیق دوده شود و در پیلای یک در و پیلای طویل غلیم و لون جلد قهوه
 ان بود ابتدا بدون تفسیر و در سکنام سقوط بود رنگ پیشه بر خند
 اکسید و در ابتدا لون جلد قهوه او و هم لون جلد پس زوط

فصل

فصل در صحت بود و این علت یافت و غلبه در طفل و شیوخ که قدر
 و شیه آنها قدر است اما علاج چون حادث بود رجوع شود بقصد و ریمی
 قصد و اثر بر باره و جلیوس و مطبوخ خطی و محلول سرشیم تجسیر است آنها و
 ضعیف شده و تخته در دوق سبب زینچ است و ترجیح برهم داده یا که یکی
 و لی چون علت مزمن بود علاج حده و ریمی سرور نیست و بهترین انواع علاج
 استعمال مویات است به از بجز جرات حادثه روزیاد با شراب تغیل
 نمیند مشروط بر اینکه نصف وزن و غسل باشد یا مطبوخ کینه یا محلول
 هر روز دونه

یا بروی او فستکی که زنده آلوده بهم سترای بهرام ستر آس
 و چون تخم زاید نمود و در او بواسطه فسترت در زان محرق نمیند
 باید جلیوس نماید مریض دریا که تیره معدنی یا در آب دریا
 از دهن رجوع شد با علاج حدیدیه و مویات چون مطبوخ پوست کینه
 و مطبوخ خطی و انشال آنها و چون علل است ابتدا مویات شرب موی از
 یکجا انفع از اینون خواهد یا مریض که ماه سه می زرد و بی جوش

بوشه و در طفل ضعیف این قسم علاج در موضع باید نمود
 شرط کلی است که مریض محظوظ باشد از آب و توقف نماید در آنجا یا به
 برقت نامردن و لباس نخل لطیف و پاکیزه نگاه دارد و قهر به قسم
 در پیکر بگوید که هم فاکس

و هم

و بهر بی خرد و و بپارسی کچی نامند به که خرد ز جرات ز مرض
 مخصوص جلد پس که با سریت مغرط در سن طولیت حادث شده
 و مایل صرا و تحقیق پذیرفته برودی سبدل شود و نفس زرد رنگ جهات
 مخصوص هر یک در مقام او و نیز خرد ز حقیقی است زیرا که عارض بدون
 حقیقت و با قوت خرد ز نامند یعنی از امرض جلدیه مواضع موز در
 مانند اگر کم و ابعثی گو که با خرد حقیقی یا بکلیه می برند در بکته اگر کم
 و ابعثی گو علاوه بر شفاف در علل است سری نیست و هم موجب زول
 مویای رسن شوند بخلاف خرد ز حقیقی که با نهایت سری و صورت
 از مان جث نشتر است این علت تواند بودی و

از کثرت

رنگت و قهر مخصوص در طفل ضعیف مبتدیه و بعضی مزاجان عرض شود
 و اغلب عرض باید بر سریت بواسطه کده و شانه و اشل ایها که در طفل
 مبتلا برز که در طفل است استعمال نمیند و خرد ز حقیقی را
 با متقسم فله و دو نوع و نوع اول خرد ز متفصل که بفرانه
 تینوفا و خرد

بواسطه شب است فستکی ای او بخانه زینور غسل یعنی رنگ آنها زده
 مایه سفیدی و ترکیب شان چون کشته های صغیر یا کبریه یا خطوط
 و تغییر مشید بوم آب شده با به است شکل و نشت رجه حادثه و زید
 بدون بشره که در کثرت آنها است و هم در حال ترشح مخصوص است که این
 ترشح فله را غلیظ تر نماید و چون آنها را بکنند مجدد فستک جدید
 بروید به موضع بروز مریض مخصوص مایل است که به الدوام بدین
 و بسط اصول مذکور و معید گشته باشد ترشح خارج گردد و در بسیار
 از مان علت دیگر نمیند به علل است دیگر مریض که عظیم شده
 غده و بمغایک عقیق است و در طفل شود که بواسطه کثرت فعل جث

فلسفه چه آید که باعث حکمتی نهایت آید نفع دوم حرز زرد
است که بزرگ است ترش و آوکار

نماند زیرا که کشتن مایه و حلقه و مدورند و اگر چه درشت همه برخی زرد و قات
هلال شکل اند ولی این حالت بواسطه کسیدن آنهاست با ظفر و تغییراتی
که در حرز زرد تخلف موجودند در این قسم بی پاشنه بکه وصول بشمار نیز بندید
عید شده غلب مورث زویدن مورد تمام عمر شود

اما تشخیص حکم این در سن مرض و در هر سبب و در مکان مخصوص این
عادت در حد مو در دس و در فانی شدن مو و چون بواسطه غلظت
بهر سبب در فلسفه تحقیقی تشخیص صعب شود سهولت ممکن خواهد شد
در حد سبب بواسطه منته و منته فلسفه را از هر سبب زنده و پس از آن بیکلی
مرض را ملاحظه کنند اما مقدمه معرفت بی غلب این مرض زرد
تکلیف بخودی خود زودل پذیرد و چون غلظت برخی از طب بر این است
که علاج حرز زرد تحقیقی باعث بروز هر مرض دیگر شود و در حق و در حق
کنیم که علاج حرز زرد تحقیقی که مرض موضعی محض است میتواند چست شکل

کرم

کرم
چون که بعضی جرح جلدی می شده در علاج روزیانی می پند مانده
که بعضی زرد و قات موقوف به شستن و داغ باز و باعث بروز مرض یکی
از آلات رسیدن و پانی که طب از انفعال مرض حرز زرد نموده که در حرز زرد
است که بی تحقیق از این مرض مزاجی است و بد که غلب حرز زرد تحقیقی مرضی است
مزمین و صعب علاج و اما علاج در این علت چون سیرا مرض جلدی خط
ست ضروری و نظافت بدن شرط است و سیرا دیده شده که بواسطه غلظت
طولانی در پوشیدن او و در غلظت حاره و بطبی اهمیت و تسخیر پس از علاج
و ام بآب صابون حرز زرد و در حد جلدی مخصوص علاج پذیرد و در حد سبب
علقات موضعی یا عمومی و از غلظت دم موجود موضعی یا اخراج دم موضعی
میخواهد و به استمال مسهل بروقی و وضع مسهل در ریح در باز و در فی
از دوقات لب رنخفت بخشد بدو وسیل اولی آنکه میل دانه ماده
مرض را موضع دیگر هم که مانع شوند از کشتن بواسطه استمال او و در موضعی
حاده همچنان یا ضروری دیگر عارض از آن رسیده کرده و در زمان استمال
او و در موضعی بدیده اوقات طبابت صاف و حالت ایستادگی

بواسطه منته سر را در اول شب با غلت ابری در محلول صابون
تغییل فرمایند و پس از خشک نمودن بهم مرهم ترنج کشند و روی
از این موضع موضعی استوار زنده چون شب دیگر در سید و در شب کشند
رأس را تغیل و ترنج کشند و سیم را بر این موضع منته است
بواسطه صاف و سبب زین پس از آن تغیل نمودن رأس در هر روز بماء
فاتر که در هر پنج سیرا و یک مثقال جوهر قلیا محمول شده و بعد از آن
ترنج کشند سر را برای از بجه که منته است و در روز و در روز

دور زده
کنند کافور و نه مثقال مرهم ده و چهارم بکرم بی کرک کشند
ده کنند

مرهم ساده باز و نه مثقال محلول بیکه بکرم فوده هر شب سر را به و ترنج
کشند و با مداد باب هم کرم صابون تغیل نمایند و در جرات
مخصوصه که در یکا بر بدن این مرهم نموده که ظاهر کرده که علاج تمام
چهارم سیرا که در اوقات بدت مست تاسی روز

ملاحظه کرد زیرا که حالت ضعف عمومی در حرز زرد و در حرز زرد
حاده موجود است پس بر این در حرز حاده و در مرهم و در حرز زرد
و در هر که رجوع شود در حد است و ای علاج وضع منته منته
حقیقه سقوط نفس حایز است و بجهت اتمام مطلب مشهور ترین نسخ را از
برای حرز زرد در فی بان کنیم تا از قور عورض وحدت و شدت
هر یک از اینها را بکار آورند و اول بکرم
و در مثقال

صابون سفید بسیار خوب و در مثقال و نیم محمول اکس در فی مثقال کل فی
یک مثقال جزء را محلول بیکه بکرم فوده روزی دو مرتبه رأس را بدو طلا
نمایند و دوم بکرم مرمر در سنگ طلائی ش زده مثقال زاج سفید
مکمل و در زده مثقال کله و در زده مثقال کره بی نمک ده سیر
مقره و در نیم کره و مقره را با شش ملایم ذوب نموده باقی جز را
نرم کوفته محلول بیکه بکرم فوده تا بیکه محلول شده سرد شده
بیکه بکرم فوده استمال این مرهم است که پس از معدوم شدن فلسفه

بواسطه

چشم بکزند است و در چشم
 رسکند و در چشم شغال آب دور اصل کرده روزی سه نوبت دستمال
 بزمین محلول کرده بر موضع مجروح وضع نمایند و روی دور از موضع
 موی مستور کنند تا رفته برود و خشک نشود و ^{نهم}
 طبیب فرانسوی روش ^{نام}
 چند نوبت علاج سینکوفونو بدین نوع که یک جزه ^{مخلوط در دو}
 یوم را درشت
 جزه آب حل نموده روزی چند مرتبه موضع خراش را بدقت غسل می نمود
 به هم طبیب انجلیس و لان ^{نام}
 موی راس را با مقراض قطع کرده تا مدت هشت روز هر روزی نوبت
 مکان خراش را یک جزه جوهر سرکه مخلوط بسبزه آب تعفیل نموده پس از
 روز هشتم یک نوبت سرکه بنفشه را تا مدت سه الی چهار دقیقه بچهره سرکه خالص
 آلوده نگاه میداشت و گوید که در صورت فلها جمع شده بکشد و حوام
 اغلب بکمان کنند که مرض شست یا فایس زرشلی است روز
 غمره

فلها ساقط گردیده تا تحت آنها جلد سالم بماند و در چشم نهم
 در در بلاد بلجیکا
 در بدین دستور بکزند که بی کمک رویت و فحاشه شغال روغن
 و نه کوفته شست شغال به بزرگ شست شغال روغن زیتون چهار
 شغال موم هشتاد شغال بکند خاص چهار شغال قطران سیصد شست شغال
 زرده تخم ده عدد نگاه در شش حایم که بی کمک را با روغن و نه کوفته و نه
 بز و موم و روغن زیتون ذوب نموده بمدت دو دقیقه بجوشانند پس از
 آن بکمال خاص و قطران بد و دقت بکشد با لافه زرده تخم را یک کوفته
 داده مخلوط نمایند و جمع را در شش برشته بمانند تا سرد شود و دستور
 استعمال این مرهم چنان بود که روزی یک نوبت راس را با آب حایم
 گرم بشویند و پس از آن بدین مرهم موضع علیل را بمدت دوا می سه دقیقه
 تریج کنند و بدین واسطه احساس حرارت قید نمایند و پس از چهار الی
 پنج روز فلها مستویانند و جلدی با حرارت ناصحه ظاهر شود و در این هنگام
 نیز دستور بق تریج کنند تا جلد بدون طبیبی صحت نماید

جمله چشم

در امراض جدید با پاپول
 بدانکه پاپول با صطاح طبیبی و کف عجز است از برآوردن کی صغیر صلیبه
 در عروق آنها نه تنها طول صغیر رطوبت بود و نه چون دمای صلیبه
 دریم بپاشد و علامت مخصوصه این امراض جدید با پاپول حکم شده بود
 بدون موجود بودن علامات عمومی و بدون سرایت به این قسم
 از امراض جدید را دو نوع پیش بود و نوع اول از آن دو است
 مرض جدید موسوم پاپول و یک
 نوع دوم مرض است معروف بچرخ
 فقره اولی در پاپول
 بدانکه هر چند لفظ پاپول در لغت بمعنی حرکت است ولی چنان
 باشد که هر قسم از حرکت را پاپول گویند و توان گفت زیرا که در تعریف عمومی
 امراض جدید معلوم شده که اغلب امراض مزمنه جدید که بدون
 حمی میشد با حرکت شده اند و در این جهت است که بعضی را بلفظ
 فرانسوی نه بلفظ حرکت میگویند پس بدانکه پاپول حرکت نیست
 ملاحظه

که مرض مخصوص جدید با پاپول یعنی برآمدگی صغیر صلب در جلد بدون رطوبت
 و دریم ولی با حرکت شده بپاشد غلبه این پاپول یا متفرق گردد
 در عروق از عصبانی بدن چون در پشت دست و قاع و انش و و پاپول
 آنها را جمیع بزرگ فرو کرده اند و بعضی از رذوقات بسیار صغیر و بعضی از رذوق
 دیگر عظیم اند با لونی مانند لون طبیعی جلد را که با بطنه خاص آنها را متفرق
 و مجروح نموده باشند که در صورت غلبه بفسل زردم نهم مستور شوند
 ملاحظه موجوده در این علت غلبه در شب زردی و پاپول و این غیر چون
 بدون رطوبت است در مدت هشت الی اسیست روز شفا پذیرد ولی
 در اشخاص ضعیف بپاشد و در شیوخ کبک بپاشد و غم شده بدست
 علیل گردیده اند اکثر دوام مرض بطول بجای و در صورت بدست
 با پاپول جدید بر وزن کنند و بواسطه خلط که در جلد با خون که متخلل کند
 چند پاپول را بیکدیگر جلد نامحسوس شود بدست بپاشد و در اشخاص که در این
 علت مرکب بود بقل شو که مرض بتدریج از حایم دق بپاکت رسد
 و این مرض در طفل و شیوخ زیاد در شبان حاضر که ده با وجود که

در آسن تفهه مهوریابد و نیز در کنور پیش از انانث میث شود :

وچ شیر آب دهن نمایند و برین محلول شامی روزی دوای سه نوبت
عین اطعام کنند. دوم پکنیز بغیرات دارو نان

کچھ دینی چیز آب مقطر اور اعلیٰ درجہ کے عسل کے ساتھ ملا کر پیئیں۔

بالا آمدن دکن در طریقت و نیز ریح در پوست و لای را و چهار حشاشات مذکوره

324

اذیت و نفرت خلق بود و لی اکنون در هر یک چهار قسم در مرض جدید
بسم پر نامند اول زنجبیل مرضی است که در تورات مذکور است
و اکنون در هیچ بدی موجه نیست و دوم مرض جدیدی است که تعریف
مخصوص دورا در این طهره ذکر خواهیم کرد و در سیم در انابت جلد
که بفرستد پیر زنجبیل را

دوم پیر زنجبیل
نامند
و چنان او چون مرض جدیدی با کجای صلب یا لین در طهره دوم زنجبیل
خود بعد از آنکه که در جبهه دم دست چهارم در انابت و اول
که بفرستد پیر زنجبیل را

و نیز در طهره سیم زنجبیل مذکور خواهیم کرد پس در خصوص پیر زنجبیل
در این مرض مخصوص بدین طهره است به آنکه چون دوم موسم بمانند
مرض جدیدی منس خیر سیرا که علامت مخصوص دست کجای کجای رنگ
مدور اندکی برآمده که وسط آن که با مقعر بود و بدون تقعرند
ولی در هر صورت بغضهای دقین سفید صدف رنگ استوار باشد

و چنانچه

هر چند برخی در طهره اول زنجبیل و عدم آن و زنجبیل و تقعر در وسط
و بدون اولین علت را منقسم بدو قسم نموده یعنی آن قسمی
که با کج مدور و تقعر وسط است پیر زنجبیل و آنکه مدور و بدون
تقعر است پیر زنجبیل را در این سیم نامیده اند و لی ما هر یک از این
دو اسم را در مقام یکدیگر استعمال نمائیم زیرا که تفاوت صورتی است
و رفتار و علاج هر دو با یکدیگر است و آنکه پیر زنجبیل در این
زبان در ترش و شوخ یافت شود و هم در ذکر زاناث و هر چند در سیرت
ولی موردی او بسیار اتفاق افتاده و اگر چه برخی در زوفاات حادث
شد با همرا هر عده است عموماً مانند کت صداع و حرارت جلد ولی
اغلب بدون علامت عموماً ظاهر شد و اگر ذرات رفتاری است
بدین نوع است که در ابتدا در موضع متفرقه فردا بروز نماید و در این
صورت طهری فرنگ دورا پیر زنجبیل را در این سیم
بنی طهره

و چون کجای با یکدیگر متضاد شوند پیر زنجبیل را در این سیم

در غیر این نوع علاج مخصوص به نوع اول علاج تقوین در این است و در این
صورت به پیر زنجبیل و در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
یک قبیل است و چون چند روز در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
در اندک بدلی پیر زنجبیل را در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
چنانچه و در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
قطره و زنجبیل را در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم

است مخصوص مجول پیر زنجبیل

با مجول پیر زنجبیل
بخصوص مجول پیر زنجبیل در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
است که یک کج در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم

در دو در ابتدا است قطره در روز مقدور

منقسم و تدریج شست قطره به آن نوع نشسته و در مجول
فوز که در هر یک شغال دو یک کج و شش یک کج
در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم

معنی

ثلث و فو که موهو و چون بدین مرتبه رسید در دو حالت خارج
خواهد بود یا آنکه کجای پیر زنجبیل را در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
بسم این و تراتا

معنی مزمن بود که کجای کجای و سطحی شفا یابد و طرف پیر زنجبیل را در این سیم
متضاد در این صورت پیر زنجبیل را در این سیم

معنی کمر بندی

حادث شود مکان این علت عموماً در اطراف قریب به اصل است هر چند
بندرت و صورت و شفتین برز دیده شده و فلسهای که بوجه پیر زنجبیل را در این سیم
موقوف پذیرفته تجدید شوند و در تحت این موضوعی هر یک از اجزا برآمده کی و کج
موزر گردد و هر چند بندرت به علت سیرت و لی در صورت بار دست نام بود
صورت علاج به اما علاج به علت سیرت و لی در صورت بار دست نام بود
استعمال قطره در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم پیر زنجبیل را در این سیم
المرجان و علاج است مخصوص و دیگر چون مزاج سیفیلی یا زنجبیل را در این سیم

در این سیم

این سینه افتد به دوا لی سه قطره در شربت و چهار شربت بعد از شستن
 و هر هفته دو قطره زیاد نمایند تا به هجده قطره رسد و در این مقدار هیچ
 تجویز نمائید زیرا که استعمال طولانی در مقدار زیاد و مورت پاکت تو
 شد به چون مریض چند روز پس در استعمال کمی از این ترکیبات متنا
 به شفا می بخشد و در حقیقت در صورت فم شد و بزرگ است که مقدار
 معی را اسکی زیاد و بوده و چون عسله بر این عسلات حرمت نوک یکنه
 زبان به طش مغرط و سیدن براق عارض کرده باید استعمال آنها را متنا
 مدت متوقف داشت و در صورتیکه وضع فم معده و تنوع یافته بر فرد کند
 استعمال این ترکیبات در هر صورت نایدق و مخوف است به نوع سیم
 علاج بطریق چهاره مجزیه است که بفرستد از پیکر

نامند و در این نوع از علاج مخصوص شده اول کوهی در این زمانه جزیه در این
 بدین نوع که دو الی چهار شغل دورا دروه سیراب جوش نیده تا پنج
 سیر باقی ماند که در مدت سبت و چهار شربت بتدریج مریض بخوشد
 یا اینکه معصومه دورا حب می کند می نموده و اول شش عدد و اول

در این

در سبت و چهار شربت بتدریج بخورند هفده دوم در پان

پنج تری از شربت

درین علت مخصوص است بعد مودار به نرا بخصوص نجه و اس و هرگز در هیچ
 پدیدار نگشته و خوراط هر با زده نفسهای سفید و نازک و خشک که پخته
 که ده دغاری زبر که نده و غلبه جلد بخت آنها بدون تغییر لون و نیت
 احرار بدون است به غبار فسی که در غلبه طفل ریس را پوشت نیت
 مکرر پی تری از شربت و چون دلخیه نهد یا به خلق و ای دورا مورت از مان
 شد با برنج شفا ص را که نجه بدین وقت جلد به شرط اول عدم خلق
 نجه است و در کر زرش بند حبیط کشند باید به طبع تعریف دورا آگاه
 نمایند به اما علاج به هر چند علاج جزیه است و لا باید به علاج دورا
 زیرا که چون بعد از دورا زنده موی کشنده که دیده و موی حبیط
 سقوط آنها ماله می شود و شد پس در صورتیکه عدست ورم یعنی حرمت
 موی حبیط باید ابتدا نمود بطریقی زرشیره با دم چون سپر زمین شد
 تغیر محلول ترکیبات دو پان

در زرشیره نیت نامند

به آنکه لوپوکس بینی کرک و استی از من مفرغ شده است
 و جبار شد از مرض جدید که ابتدا نهم به برآمدگی های صلب بطنج یا احرار
 بدون که بخصوص عارض شوند در صورتیکه سیلی زیادی بهین نمانند
 و هر چند شود و چند و بکوبت در بدن بر فرد کشند و لی غلبه فرد
 و دورا از یکدیگر می پاشند به این علت غلبه چو در کر در طفل
 و شبان به و چون برآمده کی های مذکوره با لکه یا بدون او عروض
 نیست بتدریج عظیم که دیده جلد آنها عا الدوام بطرز فسی شد و علت
 صورت تقریسی پدید که بعضی از روقات این تقرح سطح و جلد طرف
 دور آمده و احرار بدون و دقیق است با پوستی صفر بدون و غلیظ شود که
 اطراف تقرح را پوشیده و برخی زراوش و دیگر مریض منون صورت
 که بر بوجو آورد و با وجود لکه شدت مرض برخی زرشیره نسبتی و
 شغلی و خفین را بسته نموده زرشیره عسلات عمومی سبب قید شد
 و جاس وضع نیز خفیف است به از این پان معلوم می شود که لوپوکس

با هر روز از زرشیره سفید یا دورا زرشیره سبب فسی که در
 فقره سیم در پان پنجمی زرشیره

بعضی زرشیره ما هر ش با لکه دیده علت عارضت زرشیره فسی صلب
 و یا بس در موضعی از بدن که کثیر نفیها در جلد مکتوب لکه چون
 زرشیره ما هر و جلد تحت آنها نیز یا بس در مادی بدون است
 به چون علت است نادر الوقوع و علاج پذیرد پان طولانی دو
 جهت تطویر کلام است به جمله هفتم در مرض جدید ناکمه به
 در این جلد پان نهم مرض جدید یا برآمدگی های صلب یا لکه
 که نه زرشیره و یا سیر و زرشیره یا پول لکه و تحقیر رفته یا قبل به
 تقرح شود بدون لکه مانند و هر چند مدت قیر زرشیره ریم آنها را معص
 س از دوا را از این قسم مرض جدید شمرند لوپوکس

و جدام و دوا بغضیل و لکه های سفید را به فقره دوا لی
 در پان لوپوکس که ام
 استی از من

در زرشیره

همچون جنس است مرکب را و
 هر چند سالک در اران عالم و بیست و لی سیرقام لوپوس در
 انجا نادر الوقوع لکن در اکثر پاری دوم و در سیم معلوم است و
 لی بیست و شش که اکثر اوقات بدون رده است جز آنکه در جفت یا جاده
 چشم بروز کند بر طرف لوپوس در بلاد فرنگ پدید آید که بیست
 اکالی و نادر علاج است چون علاج عمومی لوپوس را پان نایم
 معصم می شود که هر یک از قسم دوم و سیم در و سالک نیز بکار رود
 و پس در تنیکه مرض مبتلا به مزاج غلبه زری و بواسطه دودیه و خلیفه
 رشح و در نایم و در دومی مزاجان اخراج دم جنسی کنند بخصوص در
 ابتدا و چون قدر از تفرج برزقین رشح نه طبیب که به شهابی برآید
 که یا صلب نباشد یا بدون تغییر لون موجودند اسید بر تخیل کردن
 مرض بهشت باعث تریج بدنه مرثب از یک اما چهار جزه می خورد و پنجم
 و سی جزه مرثب
 سده و وضع رطوبه سلول بطور بنات عطره و ولی چون

در تنیکه

حالت قرحی پدید آید که در این قسم دودیه و هم زردیه مینه علاج حاصل
 نشود و چون نفوس در او موجود باشد در این نایم بواسطه حنده و دودیه
 مینه بهشت نشسته باشد و پس زدن ریح شود به اسید نیک
 یا بر دایمتران
 یا پاست و دودیه
 یا اکالی زرنفران

که به اسید نیکو فریک
 خمیر نموده باشند یا زردیه رصه جزه و کلمه و کچر اسید
 زرسین
 در پان جذام و فقره دوم و پنجم و بر کوز
 و هم انباشتی زرسین و کوز

ناسه و بداند که این علت مشهور است که فلور برآمده کی های غیر
 مشتمل که اغلب در تپه الین و امریکون یا نفیجی باشند و پس از
 تغییر لون کرده بر یک قوه سیاه کردند با فلور نقضانی تمام

در جلد که غلیظ و ناهموار و بدرنگ چنانکه مذکور شد یا بر یک جدید
 شود و مکان مخصوص این علت صورت است و
 این مرض را چهار درجه تقسیم نمایند درجه اول غلبه صفی است
 زیرا که اکثر اوقات که های قوه رنگ مشب می شود بلکه های متدا
 و له جدید و لی بر طبیب حافظ تشخیص جذام آید پوشیده نوزدهانه
 در صورتیکه در وسط آن که در ابتدا تغییر جزه موجود باشد غلب
 با همراهی بطلان حسن انوضع در صورت مرض را هر چند حالت
 عودیه بدون نقضان است ولی سرعت از حرکت خسته شوند
 و همچنین شش میکه صاحب صفت اند دست در صفت و حذر
 خف بر داشته اند ابالی کردند درجه دوم حالت ضلایه که حال
 مخفی بود فلور و بروز پدید آید بواسطه نجسیت یا بودی لون
 صورت و ماس نسج زردی جهه و وضعیت و غلظت پسینی
 و تبحر خفین و غلظت شحم دوزن و در ورور و در ده صورت
 و ماس و خفین و سستی و رطوبت عین با عدم شفافیت

ادبیاتی

دودیه حسی موضع صلب ماس که در تپه موجود است و اگر ام نمون در تپه
 در جلد هر شود و موی موضعی که مبتلا کفیه لک بتدریج ساقط گردد
 و شقیق غلظت بهر نه جوف و نازخ و کیرد و تقرحاتی شدید برنگ
 و خفین که موی در رطوبت غلیظ جلد بواسطه خشکی رطوبت متراخه زرد
 سه و دو شوند و ریحی مشنه زردان استنمام گردد و جلد صورت و بوی
 خلق و حالت ماله لیبانی در مرض بهر سه با خشی و چالی و ت هر
 در امور استند و پذیرد و برخی از اوقات مرض مدت چند سال بدو
 تراید درین حالت باقی مانده درجه سیم چون بتدریج مرض
 اشتداد پذیرد که های صورت نور و واضح کردند و بخصوص در
 صورت برنگ کهای مدور لیل و کبودی جزی پدید آید که بعضی
 زانها را در وسط تغییر و برخی دیگر بدون آن باشد و صورت ترا
 امید لی چوب بهر سه که اطباء فرنگ در او اشتباه صورت شیر نموده
 درین جهت بنام لانی زرسین
 موسوم شده اند و در نجات عمد الصابر مرض نقضان پذیرفته

طبقه اسنخا سپون درخوردن

و بعد از آنکه مرض شداد باط تجر لعلات مخصوص و شدید حادث شد و
جمع آلات حواس ظاهره و غیره که در درجه چهارم درین درجه
برآمده کما حدت تقریبی پیدا نمایند باز در دایره ترشح و پوشیده
شده بقیع انودلون و طریف تفریح برآمده و صلب و نامور و بود
یا بعضی فو و رطوبت ترشح در پوشیده باشد باقی که گوشت در دو
شسته باشند و کلسه عمویم نوعی است که مرضی قدرت بر حرکت
ندیده و کشتن دست و پا نماند پذیرفته اظهار یا سقوط یا پند غلیظ
و کشنده شوند و در بعضی از آنها اشتها با هر زایل کرده بویسی که
در قدر موت از غذا منقرض باشند و در بعضی دیگر اشتها مفراط
و عطش شدید است و برخی دیگر بواسطه آهسته آهسته بهدست
رسند و برخی دیگر را بدن بتدریج فاسد شده چنانکه اطراف
اندر اندک متلاطم و تقریباً شده مضطرب و زرد و کبود
شوند اما این علاج باید دانست که ادویه مستعد در بعضی غلب

بدن قوی

بدن ضعیف بدو جهت اول آنکه مرضی میبندد در بعضی از این
طبیب حاذق نمایند بلکه تا مدتی مدید پساری زرد و غیره لایه لایه
در درجه اول در حدت از آن آلات تغذیه نوعی متلاطم بود و منقرضه و کمان
استند از اشتها بعضی زرد و دوی قوی که در این علت برخی از دوقات
مغیبه دیده اند بهر صورت چون طبیب رجوع شود مکلف بر آنست که
که ابتداء مرض را تسلی خاطر داده هم زرد و منقرضه و در آنجا و پراخ
تا دم در زرد و غلیظ حیوانیه و غذای مرض را منقرض نماید و بقو
لات و آب گوشت بی چرب و در ابتدای مرض کما که هر سه برین
بنوشند و چنانکه نام نماند زرد و غلیظ که کم مخصوص است
درین علت باید دستور مخصوص را در این علت است که چون در ابتدای
علاج بواسطه ضد اشتها بی ثمره که دم درین قسم زرد و رقیق و
قدیر اندون است هر دو را سه ضد خفیف بنام تا تقریبی دردم پدید
و چون کیفیت دم تغییر نکند فو قه در غرضت چند خود بهر جهت
علامت ظاهره چه باشد چون سبب این علت سبب نیست پس معلوم است

چون بعضی از این درین کتاب و برخی دیگر در قرابادین شفا نیست در بیان
آرستیک ذکر شده تغذیه زرد و در آنجا منقرض است بهر جهت زرد و در بعضی
است بهر جهت دو پنا سبب

در حدت طولانی و در این نوع منقرض در زرد که بقدر جزای است انانیه بلکه
روزی به است الی مرتبه هم برسد و درین زرد و کبود و کبودترین معالجات
است در هر حدت در اشتها را منقرض نماند دیده شده به چهارم
در این است موارات دور

نام طبیب سرف
فرانسوی شفا که چند سال متلاطم بود و در این دو اسباب بود و درین نوع
در دوزده یک کدم دورا بر تو الی لایم بروی زبان طلا سینه و مجول
و زرد و منقرض در سبب یک کدم بر تو الی لایم و در بعضی از مابار که در غرضت
نیز بی نهایت مغیبه افاده به بهیم زرد و در بعضی حدت که فیه
که نیز در بعضی حدت

مبارک در شفا که در اول متلاطم بود و دو موی جمع بدن در حدت

در علاج نیز منوط بر اینست باید و چنانکه ادویه را که درین علت معروفند فردا
زرد و پان کیم به دول زانهاست ترکیبی زرد و کبود و کبود و کبود به
سلف سببی بی اکال سکوس
در حدت دو پنا است حدت منقرض شده شغال منقرض
و در شغال کوک و کلسه چهره شغال هر یک را جدا جدا کوفه و در آنجا
یکدیگر نموده و در بوی زردی که روی دورا یک پاره و دیگر در حدت
منقرض نرم بیوش شد پس در زرد و کبود و کبود و کبود و کبود و کبود
در حالت دوب نگاه دارند تا چون نموده زرد و کبود و کبود و کبود و کبود
بوده را در آن کوره جالت می گذارند تا بجای خود سرد شده و پس زرد و کبود
بوده را نکست و حدت منقرض را که در آنجا را به و پوشیده بقیع ترشیده و باقی
را نرم کوفه در طرف رخی ریخته در تا شیر هوا می غلتند پس به طریقه
در بعضی حدت که در دورا با صاب کثیرا بقدر کفایت شست و
نیم روزی در دوزب هر نوبت پنج حب بنوشند و دوم ترکیب است
در ترکیب

در شفا

و بعضی بر آمده کی تا میرد تعرق بقیه بمقدور روزی یک گندم عدت بخورد علاج
 تام و هر که در این روز در هر فصله تها ن ظاهری که در هر فصله است به هر چند طبعی که
 معتاد بپوشیدن که آب است که این مقدار را قید کنند و در هر فصله
 درین منبه از روزیاد این مقدار و هر درم معده را در عرض میشد
 ششم بدانکه برخی روزها جماعی زیاد در زیر پتھال مطبوع پوست
 ششم های یک در تحت نارون بدین نوع که ابتدا یک شغال و تندر
 پنج تا چهار شغال در در یک یک بجوشند تا پنج سرد باقی ماند و در هر
 هر با مدد بخند در را کم بپوشند و در ستر است فریاد تا عرق بپاید
 ترشح نماید به ششم در یکی روز روزهای معروف منوی پان کرده
 که در جذام آمده که در یکی بود بهیچ وقت نیند ستان خطره و قفله
 در ریح شفا یافت و در بعضی ستر است و مورد شدن جذام در ریح
 پان گیم بچه را که در هر فصله است بدین مینم پس بدانکه تا کون ستر است درین
 مرض برینده نیست و ظاهر شده بلکه برعکس مکرر افشاده کف با
 مرض جدیدی در یک منزل کنن نموده ام و هم مکرر شده که در اقربای من
 در اکثر و غیره

در شترت همت برضای خود بر پست روی نشین شغولی شده که بدون
 ابتدی بدین علت پس اگر به تحقیق دور اسری یافته که در بلادی بوده
 است که جذام در آنها اندکیست
 بهم پس درین هنگام سرایت دوا ثبات نشود بلکه مبتلا شدن پر
 ستان را در ستر سباب که میکش بوده است و در بعضی بود
 رویش شدن او مکرر دیده ام که طبعی که یکی در و درین دو بدین
 علت مبتلا بوده بدان جهت بهیچ وقت رسیده که پس از چند سال
 که در زمان حد تکلیف می در غرض مبتلا جذام گردیده که درین مطلب
 در برای طبیب سپار عمده و غیبت ریزه که در متن مطلب تحقیق
 بر طبیب در آن شخص سپار آن فهم در ابتدای بروز علالت برود
 علاج پردوز و یک طبیب مکلف بر آنست در قریب بروز علالت جلدی
 ظاهره و الدوام حالت درین نوع در هر فصله و مذهب فقه سیم
 در دوا نفیس که بفرستد الفاشی در پیش درار پ
 نامند

بدانکه اغلب اطباء و نفیس را در جمع امراض جلدی که یکی در علامات
 آنها ظهور نموده است تعداد نموده که ولی چون در این مرض علامات
 نگه مو جه نیست بلکه علامات از دوا و تغذیه و قیام عمومی و موضعی بود
 جو است و هم سبب و وضع و معین دین علت و در عروق اینها یکدیگر
 است لهذا تعریف
 درین علت در در امراض آلات جذام در فتره دلی در کفار اول فصل
 هم در مقلد دوم شفا یه ذکر نموده ام فتره چهارم در آنکه های
 سخیلیک
 بدانکه درین علت نیست مکرر در علامات جلدی مخصوصه صلی که از جذام
 ماده سریر سفیلیس ظاهر گردند و چون سفیلیس را در باب سیم
 در شفا یه پان سینما یم لهذا هر آنچه ذکر در دهم درین فتره است
 در اینجا ذکر خواهم به جلد ششم در پان امراض جلدی با
 تغیر لون که در فشار با صبح معدوم نموند و در این جلد پان
 کنیم برص و صبه عامه و خال مولودی و لکه های صورت

به فتره اولی در برص بدانکه قدامی طبای یونان بنام افشن
 و اولی
 در این سفید و سبایت برص را موسوم می نمودند حالت
 مخصوصه جلد را که بروز نماید بلکه های سفید تر از جلد است که صفر
 یا خیم باشند و چون علاج را وضع است اگر در تمام حرارت میماند
 با هر چند برخی درین علت را از قیام جذام دانسته و عام از درین
 قسم مرض حشمت ب سبب کنند ولی بواسطه ملاحظ نمودن چنین
 نفر درین مرض را بعدی مدیده گوئیم که برص همیشه بدقتی جذام
 ندارد و آنچه وقت جلدی بلکه های پیش آون ابتدا مکرر و بهیچ وجه هم
 برص مبتلا جذام نشده و اگر کسی گوید که سبب علاج در برص
 انقسم در مرضی چیست و در چه بدریج کم یا زیاد بهیچت رسند
 جواب گوئیم که چون درین و پست ران دوا اغلب معتقدند بهیچ
 یا فشن درین علت بعد از رجوع نمیشد مگر بعد از دوا موضعی جزئی و
 نیز اقربای او دوری در آن جویند در بصورت مرضی را در

بپوشه صوفی میبوی آب بخی و لک نمیند تا بیانی جزای در تمام جلد بپوش
آید و پس از فرشت زرد لک مریض را امر نمیند حرکت نمیند شود
به چون در مدت چند روز بدین نوع معالجه فکله آب بخی را مبدل کنند
بمجدول سولفات دوسود

سپار سرد به در مابین ابتدای علاج تا مدت یک ماه در هر شب و چهار
شب محلول شش نخود سولفات دوسود را بتدریج نبوت شد
و پس از یک ماه آید آکنند بپوش نیدن پر آکنند و دیگر

بدین نوع
در ابتدا دپیم کندم در صبح دپیم کندم در شب قدر غذا و بهر پانزده
روز دپیم کندم در صبح دپیم کندم در شب اضافه کنند به چون هشتاد و
مریض کاما میشد روز ابتدای معالجه تا زمان شفای پذیرفتن هر روز نیم نخود
سکر شیر بود بخورند در موجب قوت مزاج خواهم به نیز مفید است
شرب مطبوخ نباتات مره چون دم کرده حبثیا یا دم کرده پوست کنگر
کنه یا شیر خام به چون پس از مدت سه ماه یا چهار حصول منفعت تا

در اکثر موارد

در حالت عمومی مریض لون لکه یا تغییراتی حادث نگردد و هم بواسطه تجزیه
دم معلوم شد که کلود ریکلین دو بقدر طبیعی خود نموده لکه شک بر علاج
تام نمیشد در صورتیکه عده بر علاج مذکور به رجوع شد به آن نزد
کوکا

در میکال دورا با کثیرا صد و بیست و پنج نموده مدت طولانی هر صبح
و شام زردن حب را بخورند و بتدریج تا دو حب رسند به

چون بتقسیم در علاج چند نفر را بطرف ضد زنده شفا می تام رساندم است
است که دیگران نیز عقاید مشابهه بخورند و در نیمه با صبر تام بدین دستور
رجوع نمیند تا موجب شکرد مریض در قوای و شهرت طبیب شد به

مقره دوم در حصه خانه که بغیر از پانزده

و هم ما لادی ما کولون

به آنکه این علت فحشو بود و در تمام بدن بکلی ای حصه نمیند
یا بکلی ای دم نمیدرخت جلد بدون حدوث در مریض خارجی بکلی
بدر کله علت مخصوص مزاج یعنی شست رقت دم صبر لک بود

مخاطی بکلی از سجد دم سیلان پذیرد و قبل از بروز در تمام مریض عکس
عمومی موهوم نمیند حتی قشریه و سایر علل است

در نسبت تام بدین مرض در دو چرخه در تعریف او که در فقره اولی از کلام
هشتم از فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم شفا می مذکور است
معلوم میشود به اما حصه عامه عرضیه مرض نیست بلکه علامت به
حیات رویه را چون طخون و تیغوس

و به لای نه و علاج یافتن مرض حساسی بدن حالت بخودی نه زوال به
برد به اما علاج به بد آنکه حصه عامه مفروضه مریض است بی خوف که
بواسطه استعمال حروضات معدنی و نباتات مره مقویه و استعمال
طولانی علاج حدیده و جگوس درام دارد اغلب بتدریج شفا می تام به
برد و زوال سبب نهم است تا لکه بواسطه باقی بچون دو علت
مجدد اعود و کس نهم به ولی حصه عامه با زرف الدم مریض است
صعب در علاج زیرا که سبب او که ضعف مزاج است تا ابد و در تمام بواسطه
خروج دم زرد یا پذیرد و در زمین جهت باید رفتار نه زرد و ستر

سبب حصه و از جلد سبب تضعیف است و بخصوص دین علت عارض
که در در شخص ضعیف همیشه بواسطه نقصان سست ضروری و مریض
فرستد و عدم مقاومت سستی قوه طبیعه به دین مرض را انقسم نموند
لکه بناتقی و عرضی به ذاتی عبارتست از حصه مریض به
در مرض دیگر با او مرکب نیست و ذاتی مفروضه چون بدون سبب
دم باشد و در بکلی لکه ای اعراضی شبیه عید و یک ولی اعظم از
و مخطوط باشد ای دم حیه در تحت جلد موهوم نموند بخصوص در طرف عاید
سافه و چون بخود نه بواسطه علاج زوال پذیرند حرمت لون آنها مبدل به
صفت شد نمیشد ای دم حیه پس در حصول آنها از ضرب و ضربه در تحت
جلد قدری از آنها منجذب شد به پیش به دو دم از مریض روز پانزده الی ده روز
است جز لکه عی الدوم لکه از موضعی معده دم شده در موضع دیگر بروز
نمیشد و با وجود شست تغییر لون نه کلود و حرارت و نه وجع موهوم است
و علل عمومی بسیار اند که باشند جز لکه کسالت یا نهائیت به
و بواسطه عام مرکب سیلان دم از لکه ای دم تحت جلد و زغشای

در اکثر موارد

در فصل چهارم در مقام اولای شفایه در تعریف علاج زرقی ادم
ضعیف ذکر شده است : فقره سیم در حال مولودی که بفرس

نقص

و ام

نامند

بدانکه این علت نیست مگر تیره مولودی لون جلد بخت بسیار
بحدود معین و برآمدگی اندکی در موضع علت یا بدون او و سبب
این مرض نیست مگر تیره فواید عروق شرعیه جلد و چون عروق مذکور
در صورت پیش تر و نمایان ترند از سایر مواضع این علت در صورت
نمودار پدیدار شود : این مرض را چند نوع است از که ساده یا برآمده کی
بافتن پوست که بفرسند نوع اول از کتبیل

نامند و تحقیق

عروق شرعیه است که تقصیر در و در موضع رگات و در آن دم در باب
دوم از شفایه ذکر شده است : درجه اولای این مرض خالی بود
دی متعارف است و بر وزن نوع در سطح جلد در عروق شرعیه سخت

بشره است

بشره است ولی در نوع دوم علت در سطح جلد است باکاس خجری دو که
مومای نرم صغیر موضع زرقی طبعیه خارج شده ضخیم و صلب شود
و در نوع سیم رز و یا همیشه عروق شرعیه ببولت هوید و در موضع است و
مکان برآمده کی را لون پانصد ه توت و لی کم رنگ ظاهر باشد و در
هر سه قسم حرارت و درم و وجع و کله موهج نیستند و بواسطه تغییرات نفی
لون آنها تیره تر شد : اما علاج : در نوع اول و دوم فی تحقیق نیست
این را در موضع بفرسند مولودی که دوام آنها در تمام عمر بدون تغییر است
ولی مع ذلک بعضی از اطفال رنگ آنها را بین نوع زهرنجیه که او و
نهایت شبیه بلون جلد را پس چون کوبیدن خال مصنوعی در جلد کوبند
پانصد رشتت مخطوط بر زرد چوب و اهل لوتا لون صبح مرض تغییر کند
: تقصیر برآمده کی مای بافتن پوست و علاج آنها در موضع رگات دم در
فقره دوم از کتبیل پنجم زرقی چهارم از باب دوم در مقام دوم شفایه
مذکور شده اند : در اینجا تکرار نمایم : فقره چهارم در که ای
صورت که بفرسند لان متیکو

نوع : بدانکه این مرض نیست مگر که ای صغیر مخطوط که بر رز و
قات یکدیگر متغیر شود و بخصوص در عروق و در صورت و صدر پدیدار شود
و ظهور در پوست در شش سفید پست و شست نمای در هوای تازه و
تحقیق باید در هوای تازه : هر چند این علت را مرض شوان میگویند
از آن جهت که بهیچ وجه تغییر عروقی در بدن ظاهر نمیشود و در عروق موضعی
جز تغییر لون عروقی موهج نیست ولی چون بخصوص نتوان طالب زوال
دوست چه نسخه صحیح درین جایان بنویسم : اول که بفرسند جوهر قی
خالص و در شغال سنگ طعام یکسال و نیم کدب دوسه عرق بهار نار
خ نیم سیر مخطوط یکدیگر نموده روزی سه الی چهار نوبت که مارا بدقتیل
فرسند : دوم که بفرسند مگر تغیر شدشت سیرریشیم سنگا هر مقرر این
جو زنده ای چشمال عسل یکدیگر یکدیگر مخطوط ضم در قی زجاجی تا دو
روز کال خوراک بگذراند آنجا در روز سیم با شش غایم تقطیر کنند
هر مقدار که در تقطیر محسوس شد یکسال صندل سرخ مسوق بدو و غیر
کرده پس روزی که در کاف صاف نمایند : دستور استعمال این

نوع

نوع : بدین نوع است که تیره صورت را بطول و صالون تقصیر فرسند پس زرق
: ابرآلوده بقطر مذکور که مارا آلوده نموده بگذراند تا یکسال : سیم
که بفرسند قی و کتبیل پنجم زرقی چهارم از باب دوم در مقام دوم شفایه
مذکور شده اند : در اینجا تکرار نمایم : فقره چهارم در که ای
صورت که بفرسند لان متیکو
مهرام ساده و در شغال مخطوط یکدیگر نموده مهرام سازند و روزی یک نوبت
عضو عید را بدو قریح نمایند و هر روز قریح قریح عضو بشره با دام
تغ تقصیر فرسند : پنجم که بفرسند مگر تغیر شدشت سیرریشیم سنگا هر مقرر این
جو زنده ای چشمال عسل یکدیگر یکدیگر مخطوط ضم در قی زجاجی تا دو
روز کال خوراک بگذراند آنجا در روز سیم با شش غایم تقطیر کنند
هر مقدار که در تقطیر محسوس شد یکسال صندل سرخ مسوق بدو و غیر
کرده پس روزی که در کاف صاف نمایند : دستور استعمال این

تا بعد از هر کاوشه بد تفصیل کرده اند و در سیم و چهارم حضور ابراهیم
 و راجع به موت انور بدین تفصیل ظاهر نمیشد جمله ختم و در سیم و
 چهارم جلدیه و یکم درین جزوات مختلف بدین نوع که در
 جلدنامه قلم یکم و راجع به موت ابراهیم و در سیم و چهارم
 شش و در سیم و چهارم بدین نوع که در
 بهر آنکه قلم از او

یا بطبخ تخم جنفری بشویند یا تخم جنفری از زم کوفه با کره مرهم سازند و درشت
ند بین کشند و با مداد بازده تخم مرغ محوطه آب را پس را بشویند
به دوم از آنهاست فعل بدنه در زخم شش دیگر دهنده و بعقیده یعنی
بواهی عدم نفوذ متولد و متکون شوند و برخی زرد قات دیده شده
در چرخ ریغ علت بطلان بخار مرگم کرده و بقرحات مزمنه جدیده در پوست
حای دیده و بمرگ مفرشته و زرد شدت حله و حلاک فقرحات بر روی
دام عظیم شده و بالغ کرده و پاک خون قمل را بواسطه دودیه حاره پس
باید میسر مرضی قرار نموده و بزودی استقام کرده و زرد ال و پاکت
انها بواسطه جلوس دریا به کبریه و قلیا به و محلولات زنجیره یا قنصل
بدانها و نیز سبب عقیده است بر ندیدن بخار شش و جیع بدن بدست
بخ اوله و دقیقه روزی دو نوبت با سیم قمل آلوده تمسک
است در این موای طرف موضع مسکنت است و شکل آنها صغری و بیضی
تر و زرد قلم و هم صورت حله شده است و برخی زرد قات
از آنها سرست با بط و با بر و کنند ولی بواسطه قمریج بدین نوع

رادی یا طای یا جلوی کجی رتونیع
در صد و پنجاه جزء آب بر دوی رقیق آنها شد : اما جز اول قبل جری
چون پانزده در فقه دوم زرد دوم زرد سفید دوی این رساله
ذکر کجی مکرر و در پنجم نیت : اما عرق مدتی که بپزد و در
مدینه
عبادت در گری مخصوص که یافت شد و در سبب و بلاد پارس در
بدن این مخصوص در بدنه زردی سخت جدا و غلب زرد که تا قدم
و سبب زرد که بغیر و چون درخت جدا کرد که در مکان دو
در شیار ما بین و در غایت : گرمی و قوی انقباض است زرد که آن بطور
نیمه الی یک ذرع بر یک این شفاف و یکسره او که مشرب باشد زرد نیست
بجان و آن یک نقطه سیاه و در سرد دیگر که خارج از بدنت بجای بقصد
تفسیر در دود و برقی در دودات فرو و بهر زرد دودات دیگر مقدمات
در دود این علت بدین نوع است که ابتدا بشود و در جلد پدید آید و
صلب و صغیر و در بطن و در رسد یا بهار و در شقی شده و در وقت

ناله زرد زرد نموده بهر صورت باید دهنست در این حیوان در آب تا چند مدت
 توله زبست کند چنانچه سخت نه بودم کی زدن حیوانات را که ز جلد
 زنده اخرج کرده بودم و در آب انجمه هم تا مدت چهارده الی پانزده
 روز زنده ماند به جلد دهم در پان امرض شمر به آنکه هر چند شمر
 مانده ظفر نسبت بپیر زده است بدین شمر است بی حس و حیات نهاده
 طاری بر او شتواند شد ولی تغییرات غیر طبیعی در آنها پیدا می شود
 سطح مرض بصورت آنها که صاحب حس و حیات است بهر چند اطفال است
 مرض بجهت اوقعه از نموده نذر به عوارض است از بلیک
 و داء الثعلب و شپ و لی ما در نچاد و مرض
 انیر را پان سین ما یوم زیاده مرض اول مخصوص به بلادی است و در
 سیر بلاد یافت نشود و هره دوی در داء الثعلب که انیر
 الودستی
 کالونی
 به آنکه انیرض نیست مگر سقوط موای سر غویک لخته های قلیس یا کثر

بدون

بدون مو در سر پیدا آورد و چون مرض شست نمای شود تمام موای
 سر و جاب و لیسرها قطع شوند بهر چند واضح است که این علت
 نیست مگر عرض مرض بصورت و لی تا کنون بواسطه زنده پین حقیقت و
 جنیت و انیرض معلوم نگزیده بین قدر دانیم در داء الثعلب یا ذاتی
 یا عرضیست یا ذاتی است که در شیخ ظاهر شود حالت طبعیست
 عرضیست نه چنانچه مرض زنده جلد را پس حالت نر چنانچه در پشه چنانچه
 در سیفلیس
 یا پس بدست دیده شده که صبیح موای بدن بخودی خود سقوط
 پذیرد که به نیز داء الثعلب به نوع است علاج و بدون علاج
 به علاج پذیر است که شمر بهش یکی زرا مرض حاده حایه را چون و با
 و محرق یا شمر وضع حلیه آنکه سبب او استمال تضعفات مغرطه شده
 مانده تاثیرت نفسانیه شده و علاج پذیر نیست چون بصورت
 بواسطه پس زیاد یا تغییرت نر چنانچه زنده شمر با زماند اسس چون
 در سیفلیس
 و پس از کونین

دنده تخم و آب نیم گرم تفیل فرمایند و پس زده است روز الی یکاه از این
 عمل سر را بهر شمر بکوبت الوده کنند بمحلول زرد و کدم انیرض است
 در شان
 درده متقال کلاب بهر دو روز یکوبت مرهم زرشش جزه آب لیمونی تازه
 دو جزه تعین زرد را به سر جزه مرهم ساده به در ضمیر زرقام داء الثعلب
 به بدون سیر معین بوجه سینه برخی زرد و قات سپا رفیده افاده شده
 زرد این قرقر که بکمر نه که بی مک زاده عطریست به نغش سیر شده
 بهش بهش جزه که بی مک سیر شده زاده عطریست در چینی پاشد
 جزه که بی مک سیر زاده عطریست برک بود نه قرقره درکن ره جو پار
 میروید بهش جزه انیمون معنی پانزده جزه عطر صغری جزه به کستور شش
 این مرهم است که به نغش و در جبر زانیم کوب نهمید و کل نیک و برک بود
 لو مقرض که انگاه هر یک از آنها را جدا جدا است و نچاه جزه زرشش که
 دمان یکش و بروی هر یک از آنها شش جزه که بی مک دواب شده
 یا شش را به بریزند و سرق روزه را را شش موی مسدود شده تا مدت

علاج رفیه کج افراط و بعد از زرد زرقام به اما علاج به طهر است
 به قسم ذاتی او چون به حقیقت حالت طبعیست علاج پذیر نیست و لی
 چون علت عرضیست عده بهر علاج و نچاه شمر زرد و کمر نه ذکر می شود
 مفید است تفیل بدین شمر بکمر نه مک نش در خلاص کیشال تعین می شود
 به شغال روزی یکوبت و دو روز بکمر نه
 رس را به و تفیل فرمایند به بهر زرقام مستحقه نه بطریق به در شفا
 ی نورس دخت انچیر به سکنه مریدن چنانکه که بهر روز یکوبت به وضع
 بی مو را پالانید و چون موای دقیق مانند ابرشیم بروید آنها را بر خونه
 زده تخم قرقر نهمید و لاشم است که متعین نیست و دورا بدین نوع
 بدست آورده صغره انیمون نیم گرم تخم مرغ کشته جدا ساند و در ظرف درین
 ریک بگذرند تا سرخ روشن کرده و پس زردان در زیر میکنه در غن دوی
 بکمر نه که زده تخم را در شش شده بگذرند تا روغن سیاه متعین
 بوجه تیره به در صغری که جلد سر را شفاف و شش با فلهای سپا ضعیف
 بهش ابتدا سر را چند روز بهر استخوان کا و ترنج نهمید و با مداد

بازده

پانزده روز آنها را در آب کهنه و پس از پانزده روز هر یک را غلظت
در سکنه آبش رند تا پانزده جزو روز و هفت روز و هفت روز و هفت روز و هفت روز
مذکوره را غلظت بکند که موده انبوهی مقرر است و باید که صفت و غیر
کنند و روزی یکوبت را پس از دو مرتبه و نهینه و نهینه معروف
دیگر بکنند بر کشتا که شصت جزو یک است جزو یک است مقرر شده با
اسطوخودوس صدهشت و جزو یک است مقرر با لکلیک صدهشت و جزو
اجزای دیگر که مقرر موده شش روز در مکان معتدل بقیع موده
پس از آن فشرده صاف کرده در مصفاوی رو پانزده جزو
در سر و غوره

و فک کنند و این مرکب را در شیشه کوچکی نگاه دارند و روزی یکوبت
موجع بچو بیدار آلود کنند فقره دوم
در شیب که بفرساید

نامند و این علت مانده در آب شیب ذاتی و عرضی است
ذاتی دور امراض توان شمره زیرا که بیش طول عمر و علت تقدیر

است

است و ولی عرضی و شیب امراض حاده یا مزمنه است علاج پذیر و چنانکه دیده
شده در برقان الاضی سوا نمهند جلد بپزد و آن شوند واضحیت چنین
مرض صلب بواسطه استعمال علاج جدید یا قیودت طولانی طبع غیر طبیعی
مونا بکالت طبیعیه حجت باز و چون بهر صورت این علت ردی
نست جز زربه حسن و زینت لون فایده از آنرا را علاج کنند بواسطه
رنگ کردن مونا از زرق بکشتایع و متداول است و چون ذکر نمودیم
تقصیدت امراض جدید طبع را اکنون بیان کنیم امراض جدید جرحیه را

مقاله دوم در امراض جلدیه جرحیه
مابینه امراض جدید جرحیه عبارتند از مدت غیر طبیعی موضعی جلد
بدون علت و فایده بواسطه استعمال ادویه موضعی یا مریضه شفا پذیر
و در این مقاله بیان شود علت فقره که مخصوص آن بزرگ جرح است حاده
جلدیه و فقرات جلدیه و فقرات پیش و نیز برودت بکند و نایل
است و در سرطان جلدی و امراض فقره و هر چند فقره
و فقرات و در دین بکند و نامس با قبض بواسطه و حراج

در فیه بدن بواسطه آلات قطعه و اکثر اوقات شبیه فی جرحیه باشند
و بیان آنجا فیه نیست ولی جهت تمام مطلب که نیم جرحیه را نیک
جرحیه مذکوره بخیلی مستقیم و فیه مانده شد و در زشتی و نایل
آن غلب برودی استیام پذیرند ولی استیام آنها بطول نکند زیرا که
علاوه بر قطع فقره و فیه نیز به نجا و در شده باشد و باید دانست
و در فقره زشتی بواسطه استعدای مخصوص مسیح جرحیه بدین حصول
سیم استیام نیاید و اما علاج و سپاه است بدین نوع که
جرحیه را با آب سرد تمهید و نموده و لب دورا بیکد مکرر تمهید کرده
بواسطه شمع ده یا بخیلی دورا در حالت اقبال نگاه دارند و چون
شمع یافت نشود سپاه فیه است پرده و فیه شمع مرغ را که با چغندر
الغیر آلوده بجای شمع بجای بزنند و بعد از اوقات مفید است
و قهر زده فیه نموده و قدری سیلان غیر نامع شد و نرم و لب
جرحیه را و یا لعکس چون سیلان دم سپاه شد بدین بند
عرضه خطرناک شد دستور زرق در است و در فقره نیم زرقه

ردی و دمایل جدید نیز جزو این مطلب است ولی چون تریف
ضربه و فیه در فصل است و در فقره اولی شفا فیه ذکر کرده
اما سن قبض و بواسطه از امراض عروق شریک است و تریف رو
در امراض آلات دم در باب دوم زشتی فیه ذکر شد و حراج ردی
و دمایل جدید و فقره دوم زشتی نیم زشتی آلات که در فصل
اول زشتی اول زشتی که در باب مذکور است بیان رفته تکراراً
و در اینجا فیه فقره اولی در جرحیه جلدیه که بفرساید
بلی کوشید

و چون مسیح آید در بدن آن نیست که تواند مورد جرحیه ها کرد
و در قیافه شفا فیه ناپا شدیم که جرحیه ها در از امراض عمومی و
دریم و چون در غلب جرحیه جرحیه خارج باید مخرج شود و نایل
جرحیه ها و جلدیه را نیز در فقره است و چهار زشتی اولی شفا
ذکر کردیم و بگوئیم در این فقره بیان جزو این نیست که فقره فی زشتی
قطع جلدیه و جرحیه است و اما قطع جلدیه و غلب حادث کرده

در فیه بدن

نای شفا به بطور عموم ذکر کنیم به اما جراحت تنیده به اندک جراحت
 تنیده عبارتند از اثر لدغ برخی زنجیرات در تن یا جراحت
 شدن جلد بواسطه سبایی آلوده یا ده سریر به هر صورت در جرح
 این جراحت چهار رتبه است اول اخراج ماده سریر را ز جراحت
 بواسطه تغشیل و وضع مجدد بدون شرط و احد است سیلان دم دوم
 زایل نمودن ماده سریر را بواسطه استعمال موضعی یا مضات قوی یا
 دیر قلیا یا کال یا آهن تا سیم مانع شدن سریرت ماده سریر
 با جشاء ریه بواسطه مافوق عضو چهارم زایب شدن علل
 عمومی در زنجیر شدن ماده سریر چهارم بواسطه تدریج
 مخصوصه هر یک از قسم سیم به اما تمام جراحت سیم به اول
 و خفیف ترین انماست لدغ بقا به سیم و خوفناک تر است چند
 با خست و شقت است ولی بواسطه تغشیل آب محوطه بسرکه یا ماء
 الصبر سوزش دوم معدوم که به دوم لدغ مکرر محل زنجیر
 درین قسم وجع شده و با جراحت است با اما سمد در صلب و سرخ

درین قسم

در پس زدن یک الی دو روز تجدید رود و چون موضع مدوغ فرد
 باشد مخوف نیست ولی چون مکان لدغ متعدد باشد اما سیم با حمره شیه
 یا علامات استغای لعمری بویج سیم با علامات عمومی و بندرت هم
 شده که مدوغین زنجیر را زنجیر پاک شده اند به شود که در هنگام
 لدغ نیش زنجیر در جراحت باقی ماند و مورث اچنان شدید گردد در
 ان صورت باید بواسطه مشرطی موضع را شکافتنیش دورا اخراج نماید
 و بواسطه تغشیل بجا هرث در با محمول ملک و سرکه هر یک موهجه شود
 موهجه باشد با بولی بن و ام بواسطه معالجات ضد ورمی و انقباض
 جی رفع علامات رویه را نماید به سیم زدن انماست لدغ عقرب
 در تنه عموم ترین سموم ایران است به هر چه معروف است که سیم
 بر زنجیر زدن وقت مورث واکت است ولی با قنادرین بنده شکار
 برک بسیار نادر است و در هر صورت علاج سیم است بدین نوع که موضع
 عید را بجا هرث در بزودی تغشیل نماید و فی الفور ده الی اربع
 قطره دورا در یک فنجان آب سرد و خمر فوده بنوشند و درین صورت

همچنین لدغ عقرب و تیر غلط هر گاه به چنانچه قرب اجدت
 در عقرب و تیرل بچستان در در وقت معروفند بخرم خرم
 چون جگر در پدید کردند و در فقط موهجه باشد یک شعله ز
 دور کرده با یک شعله با یک کاس و یک فنجان آب و خمر کنند
 و بزودی صاف نموده مصفا دورا مدوغ بنوشند و در صورت نبود
 انما نوشیدن عرق شراب بعد از تمام دوائی است بسیار مفید
 و بسیار عجیب است که شفا غیر متعالی شراب و عرق پس ز لدغ
 عقرب و تیر مقدار زودی ز عرق بنوشند بدون ظهور علامات
 سگر به اگر چنانچه عرق یافت نشود زنجیر بر پورده یا سجوی زنجیر
 مسحوق بدل شود و در این ای تقدیر بعضی بجهت حساسیت چند روز پراکن
 که مرغیر زحمات و دورا و لدی و انما تا بواسطه علامات تشنجیه
 متواتر نشود زیرا که بواسطه دودیه مذکوره درین علامات رویه در
 است و چهار یا شش رعت معدوم شوند به چهارم زدن انما
 پس مار و دغی که کجاست تشنجی با علامات رویه و مختلف است

بجای دیگر

چنانچه در کمر است کیلان تا اثرنا بسیار اندک و در سردرات او برخی
 از زوقات بهلاکت رسد به بیهوش است در سمیت این حیوان در دگر
 است در قند و در تحت دندان محک آنها در زوایان دندان
 مجرای است جهت خروج ماده سیم و درین سمیت و فصل صیف دغی ز
 نصیر سیم است و چون کسی مدوغ گردد و جوی شده به و دغی که با
 گنده شده در جمیع اندک بدنیه یا دغی مدوغ با اما سیم به آن
 عضو و رعت بنض در ابتدا و بطور دور شفا و تشنج قلب و عرق بار
 و به حال صفادی بدون زوده و بی حس موضع مدوغ و اطراف او
 در پس نزدیک الا در روز و کاه روز در در یک یا چند موضع آن عضو
 بکودی طاهر شده باشد که ای طاقای و درین علامات رویه در شفا
 ضعیف است و در شفا صحت شده به تر باشد به اما علاج به با بر
 ابتدا شده مافوق موضع مدوغ را نموده تا مانع آید مجدد شدن
 سمیت را و باید جراحت را فرشته هم آب سرد تغشیل کنند و بچه
 لکه دم زرا موضع خارج شود باید موضع را شکافت با دگر کشند

وہ تپاس کو ستیک

یا حموضات قویّه معدنیّه یا جوهرش در یا ببرد ایموان

یا ایمن تامل موضع ملد و رخ

محقق سازند و از دغدغه عرق و آتیر

مخصوص جوهرش در مقدار ده امانت قطره هر دوای سرشت
منفوط با آب استعمال کنند. پنجم مجروح شدن جلد بواسطه سباب
الوده یا دوسری حیوانیه چون جراثیم حادثه زشتیج مبت غضن
و غلب پنجم حجت باورم برمی شنید و حمزه و اما سبب معطر بهوت سیرت
نیم بهر دوق حله دم و عروق جذایه با ظهور جمع عکاسات و غولی ریم در
دوران دم بی چون انجالت را در دم وریه در باب دوم زلفانیه
بشخصیاتم بیان نموده ایم ذکر دو در پنجا موجب تقویر کلام است بی
نششم زلفانیست بسبب سبب حار چون این مطلب نیز در دفتر چهارم
از کتبه چهارم زلفانیسم در باب اول زلفانیسم شفا بی ذکر کثیر
لهذا دورا در پنجا بیان نه نمایم بی فقره دوم در تقرحات جلده

وہی ہے جو

و غیره اولیہ کو تہ

نامند. چون تعریف عمومی فقرات و درجات مرتبه و فصل است و چشم
از مقام اولیای شفا و ذکر شده و در این فقره بی آنکه تعریف از فقرات
جدید بدون سبب داخل ظاهر گردد گفتیم پس آنکه فقرات جدید
در نظمند با سبب خارج بشرح فوق فقره ساده و فقره در
و فقره در دو و نیم لیر نیمه و فقره با نام صواب و فقره در
و فقره در دو و نیم اما فقره در چهار چندان تفاوتی با جرات
حاده جدید نیست جز آنکه میرو باقیم قلیت و در چند غلبه بر جان
سبب قلیت میل است یا م را خرابی دانسته ولی عقیده ما اکثر اوقات
سبب داخل حقیقی موجود و مورث زمان است و چون این سبب موجود باشد
و فقره استیم پذیرد و درجات خارج نیست یا بواسطه این موضوع است
صنف موضعی فقره است و در صورت اول و در وضع چند عدد زائد در
اطراف و در صورت ثانیه در هر حرکت فقره را بواسطه آلوده
نموده و در غیرت و در رتوان

اغلب علاج حاصل کرد : اما نقروح در می کشند بویله اچان مرضی
بطول نماید و تشخیص دوده شود در آنکه اغلب از رو قات اطراف این
قسم در نقروح در مرور و بهوت در عمق قرص دم سیلان نمایند و دریم
دین قرص اکثر رو قات مائی است : اما نقروح باز در دماغ لیل تحمیر
است مزمن در حد اودام بویله علاج نالید و شان اچان در درو بچه
و بدین جهت لیل تحمیر شده بقارچ در درو بروید و لیل مندره بهوت
مورث زنی اندام شود و اکثر رو قات این لیل در اطراف نقروح تها در
نمایند : اما نقروح با اس صیدت اطراف نقروح است که اطراف
در صلب و برآمده و با لوان مختلف شد و شد و این قسم در نقروح بخوبی
پذیرد که در اطراف نواحی رقیقه بویله آلوده شدن و در درو با جزو دانه
: اما نقروح سطله با کاتر مشق و اطراف نخوت کلی سازد نقروحی
است در جنس سرطان کاک یا جنس سیفیس اما نقروح حادث در
دوال مزمن شود بویله تغییر دوران دم در عروق محیط بدان تشخیص
دوده شود از کبودی لون و دریم مائی برنخ مایین آب و خون و ضخیم

امامی طائف

امس اطرف او دین تفریح تونده ه سادو و هم ورچی و هم بازو یا دمالیل
لحمیه و هم باصابت اطرف نم پذیرد و به ادا علاج به معلوم است
در هسیم تقریقات مذکوره جلده منوط بر نفس سبب انباشت چنانچه در شست
و درم رنغ اورا نمائید بواسطه معالجات فندوری یعنی وضع فنده و فندوری
و در رسال علق و هت لال و در ضعف مزاج با عکس رجوع شو به حرکات
و در ازو یا دمالیل لحمیه انها را زیر کشند بواسطه او و به اکاره چون به
افشرد است در مزان

و زاج تخفیه مکلس و هم صلابت اطراف را با مشروط بر درند و در تفرقه
حادثه زرد و آبی عروق چیم شده را بفشارند چون بدین تدریج تفرق
مرکب شده که در رجوع شود بعد از آن تفرق شده بخصوص درین وقت
مستعمل است پارچه زرشع شده که عرض یک الم و دو نوبت بر دوران
خنان چینه که در لب تفرق بگذرد و تمام تفرق زرد پوشیده شود و شمع
مذکور را بر پنج الم نشر روز بخفیه بنشیند و در تفرق حواش زرد الم
علاج مخصوص جناس که انفسور بقطر یک ابهام با بنیه علاج بپوشند

انگاه روی از آنور چپیده هر روز دورا باز دیده کشنده و هر موضعی ز ران
چند بر سر شده بروی آن پاچه ز ران بگذرند تا آنکه دریم بوجذب نماید
با نژده روز بنده نخستین را حرکت ندهند هر چند این عدد در کتب است
سپاس مفید افتاده ولی در امور حاره ایران احتیاط ندانم است تا آنکه
مبادا از اجتماع بیم در پینه بدست پانزده روز مورت عذوقت نفوذ
کرده بیاید و نسبت که در استیام فقرات جلدی سپاس رنژمن بعضی
مشراط موط است زیرا که مزاج معتدل تر شمع مذکور گشته از نهادم فوری
دو نوزده مورت همچنان عضوی دیگر شود با صحت و در صورتیکه طبیب نخواهد
فقرات جلدی رنژمن را استیام و بهترین تدابیر است که بواسطه ماسک
از غدا و نوشیدن سبکات بغاصله هر دو یا سه روز نگاه داشتن
دفع در موضع بچیده مجرای صنعتی بدل از مجرای معتدل و قرار دهد

فقره سیم در احتراق که بفرساید

نامند که با آنکه احتراق نیست مگر تیره نیست نوج بدنی بواسطه نقش
یا جسمی رفیق یا صلب که در درجه حرارت شده باشد به طبع و این

عزیز

عزت نشر درجه قرار داده آنکه درجه دوی حمرت ساده جلد است شپه
به درجه
در حرارت جسمی بعد از آنکه جراثیم گرم در جلد بدنی اندک به در درجه
دوم ورم شده و ترک گردد و بپزد و برآمده گشته طبعی احوال کند بواسطه
رطوبت سرزیده جسته و تحت آن به در درجه سیم سطح ظاهر جلد بپزد
و بکشد ای غافلانه در درجه چهارم جمع قطره جلد متلاطم نظر یا بپزد
در درجه پنجم حالت غافلانه در جلد بپزد و نژده باشد رنژمنی و عضلات را
مستحکم کند به در درجه ششم جمع نوج انوضع حمرت غلظت مبدل
بذغال جوانی شود که اگر چه پان لیون شش درجه در کتب طبیه بسیار
سهم است ولی در حد طبع و جراثیم چنین نیست بلکه غلبه بیشتر درجه
در یک عضو بکثران موجب شوند عده بر آنکه بواسطه حرکت مریض همچنان فزاید
و شده بلکه در مدت یک ماه در زحمت غافلانه در درجه سیم
در و بروز کشنده و در زمان تقصیر نسبت وجه و عدم ریم ندانم است
و باید نسبت که با ماسک ریم موجب شود در حرارت که نفس غافلانه

نوط است بچهارش ره اول که طبیب کوشش نماید و تغییر بردن ورم
دوم که بچهارش ران که اگر درم تجدید نرود و لا محاله است و
تخفیف یا به سیم که طبع زخوارض کردند چهارم که کوشش پنهان
تا آنکه اثر جرات بقدر امکان جودت پذیرد طبع زخوارضات طبیب نفوذ
نشد به بجهت معمولی و شستن است ره دوی استعمال ازین در موضع معمول
باشد با رنژمنه طبعی مفیدترین معالجات است و چون بجهت زجرات
دین قسم در عین ممکن نشود وضع رفاده مبلول با ماسک که بر سر است
اورا تجدید کشنده نیز از معالجات سیه است بخصوص در درجه اولی و ثانی
ولی اغلب هم بدون علایج تمام مخصوص ازین دو درجه بزودی بحالت صحت
رجعت نمایند چنانچه کافی است در درجه دوم که بزود یا اسبابی دیگر
ان طویل را موراخ که ده تا رطوبت سرزیده خارج شود انگاه بروی
موضع مذکوره رفاده مبلول بمحلول استاب و دو کلم
بدرجه بروست
نامر وضع نموده به چون بواسطه نفوذ و مست طبعیت علای در میانه

در انوضع ظاهر شده باشد زیرا که تا ریم سکون نشود فلس غافلانه یا
سقط میگردد و پس از سقط فلس وجه ریم ندانم است بجهت استیام
جرات و در درجه اول و ثانیه رفاه استیام پذیرفتن جرات شپه
است رفاه استیام و پس از وضع شمع در درجه مبدل قله مریض
رطوبت سرزیده بدون تبدیل دو ریم تجدید مبدل به بشره که در دین
اما معالجات اما المعالجات به پس از تیره حرارت شده و غافلانه
حسن حرارت و وضع شده عروض نماید که پس از چند رعت تحت باشد
مجدداً تجدید و دیگر بواسطه ران کسپون

بجهت صحت طبعیت و مدافع و حرارت و وجه همه غیر و چون اثر حرق
سرایت بمقتضای غلظت و غلظت حمرت و حمرت و حمرت و حمرت
مفرط ولی را می نمود و موزد و غلبه علای و ریم در دلت
و عضله ریم بد در شده مورت سهال و هذیان و تشنج و کزاز که
و چون مریض از این حالت شفا یابیده خوف پاکت نباشد جز از رنژ
ذیاد تر شمع ریم که مورت حای دقیه تواند کرد اما معالجات به

لکه

مجدد و اگر کوه پر بهر کاه و مشرب بارده و سهر بروی و برشی زرد
 قات فصد بکوبت و در حتراتی در زلف غافرا یا بی مستور
 وضع نموده طینه نهم است تا ممد در زرد و در کرده و چون غلها سوط
 پذیرش جرحت را نهمه با بر فقر حات ریه مداوا کنند یعنی
 با رجه های مشوب کرده و لکوده بر هم سوده در کفان علت وضع نهم
 بروی لوبه یا ریش کن بخشند تا سهولت ریم را جذب بکند
 و با بهر سبب و چهار رعت بکوبت رفا ده را بر کشته تجدید کنند
 و در این حالت ریه باید آلات ریه را ملاحظه نمود و در زرد و غرض
 زرد و علت است و در بر دشت و چون بو طیه شدت ترشح ریم یا زرد
 جهت زرد یا د حررت هوا کم در جرحت سکون شود مرهم سوده را با
 کا فوسحق مخلوط نمایند و روزی دو بخت جرحت را مطبوخ بکوبند
 سحقی بکشد در کین آب تغذیل کنند و چون ریه غشیه ششم
 تغذیل دو مخلوط کور و دو کایوم
 بکوبد و بو طیه نوش نیدن در رستات و در نین

در جرح

وجع را خفت دهند و اگر ریم زیاد مشرب شود پستان مقویات دخیبه
 رجوع نمایند و چون اغلب در حتراتی اصابع استیم خیر طبعی مابین
 اندا صمد سید ایند بو طیه رفا ده مخصوصه هر یک در راصل را دور
 رز دیگری نگاه دارند مکنایکه جرحت سید استیم بهر غشیه مانع کرده
 از ادایا میل حید بو طیه بیشتر دران
 زرد که در غلب در این علت پس استیم جرحت غلیظه جلد سمد و نهمه
 بهر جرحی از استیم انصو زرع طبعی نهم باز ماند ایند اقبال استیم
 باید در خیال آن بود که بو طیه تدبیر لایقه نهمه کشه سندی و رفا ده
 بکار رشتن مانع زرقه کرده و پس در وضع کویه که علاج حتراتی
 در درجه دلی و ثانیه سهر است مخصوص چون در موضع صغیر باشد
 و اغلب در غصوت بشه جدید تا مدت ده الی پانزده روز
 بروی و دلی در جرحت غلیظه مرض طولانی شود زیرا که ابتدا باید فیس
 غافرا یا بی ساقط و پس زردان حق جرحت پر شده استیم
 پذیرد و در درجه ششم علاج منوط لقطع غصوت بهاید و است

در جرح زرد و در ترکیبات معروفه از پنج دگر شد بکوبند
 زیرا که علت و مریع در هر صورت رفا رخلو خوا نهمه دلی
 چون بضر زرد و قات در ان مزه ضعیفه فاشات خفیفه نهم است
 بجهت لغشان پذیرش ریم بهر غشیه تدبیر است که رجوع شد بروی او
 کرات و دوش
 در کسور غشیه دور در قرا با دین شغایه در لغت الک پان نهم
 فقره حقیق ریم در تدبیر برودت بجلد که نهمه از زرد و کور
 نهمه
 بهر آنکه تا بر برودت را بجلد مانه تا بر حررت در جات مملع است
 و شد که شدت برودت سهر است یعنی غصا نموده موجب غافرا یا
 کوه دلی چون غافرا یا ی ص دث زرد و مغرط و فصر بزدیم رز
 مقاد اولای شغایه پان رفته جزا تقصیر و مخصوص تا بر برودت
 بجلد فقط در غشیه کافه است و پس بهر آنکه چون برودت غیر طبعی
 در جلد اثر نهم جلد و با زردی تحت آن متبا باشد بوم و کله مخصوص

در جرح

چون در اطراف عاریع پان نهمه زیرا که در این غصا برودت زیاد
 از یک بر غصا تا بر کند و چند روز پس زردان برودت ورم و کله
 سمد و کویه مجددا عود و کس نهم بو طیه لکه سبب آن بی در پی نهم
 است تا لکه مدت اندک یا زیاد بشه و هر چه شده حالت تقری
 پذیرد یا غلظت و تغیر طبیعت اعضا که چون علاج نشود حالت مز
 منبت باقی خواهد بود تا مدتی که هوا میل بکری کنه علت بدون علاج
 مخصوص در همین تغیر هوا شفا باید و چون این علت میل شد بکس
 در دو میز و در فصر رشتان مجددا بروز نهمه ایند بهترین معالجات
 چون شک زرد و نقر است که تدبیر قبیل از کس نمودن موضع
 علت را معاد دبرد نهمه بدین نوع که دور در آب پنج روزی چند
 نوبت یک الی دو دقیقه و بعدا شست الوده دقیقه تغذیل کنند پس
 زردان دورا دنگ قوی نهمه تا زردا دست عسیت گرم که دو و
 چون بدین نوع بر رشتان تا چند مدت رفا رکنند بهر آنکه است
 در رشتان استیم و کس کنند و دلی چون علت اولیه فاع

کشد با بد رجوع با دوی مضیه نمود نموده محمول در زده جز از بخیه
در صد جزء آب یا شیل برقی کافور منوط پیش مغز وزن نه آب
و چون درم با دوج بسته اضده زده فوق با دام تیغ و تدین بدین
اومضیه است و چون منقح شده بریم زده با لایه رجوع کنند
برایشه کنان آلوده مجلول استنات دو نیم

در روی دورا برهم ساده
یا برامسی زده جزء برات دو سواد

و هر چند مرهم ساده پوشند چون بروست
بپوشد بدین به علت غافرا یا نه در جلد یا در آلات سخت دور
کنند رفتار بنی زده در یک در صبر سوزم از معاله دودی شفا یه و لایه
غافرا یا طور معلوم ذکر کهین به فقر خیم در نایل مساریه
در عوام دورا رکیل و بفرنه و در
نامنه به بدانکه بنرض عبارت زده در یک کی جلد صغیر بچش
الی نخودی که جملات و عدم وجع حاصل بدین دوشکوب

یا منقرض

یا منقرض جلد و بخصوص بر زده بنی درشت کف دست به برین مقلبت
غیر محوف ولی چون موجب ردت شکل است بطیب رجوع کنند زده
رفع آنها دانه کهین که عت است موضعی در نفع است که دودیه و خیه بدن فایده
است و بهاره بدین و لایه قطع بسته با دودیه اکاله تودن زده بنی به
ولی چون استحال دودیه اکاله بهتر از قطع و کشد است لایه در نچا شص
در زده پان کینم و اگر کشد زده بنی کویه که دودیه اکاله بفر دقت
مورث همچنان شدید میزند و هم دیده شده که زده استحال آنها قرح
سرطانی حروض یا ش جواب کویم که ما نیز بدین مستقیم در صورتیکه
دودیه اکاله حوضات معنیه خاصه باشد که حدت آنها بسیار است
و لایه چون استحال شوند دودیه مخصوصه که در نچا ذکر می شود به سوج به علت
رودیه بنظر نوزاد هر رسیده به زده بنی استحال بنی محمول میر میوریا ش
و ما شاک

باب محمول کلور و دودیه
در سر که کند یا محمول که کند استنرات در زده

در نظر آب یا کلور و انقوان

در زده بنی رطوبت هوا متراشه بسته
فقره ششم در سرطان جلدیه به طایفه خرمک دورا
کوین به
بدانکه این هم را در ترجمه دست دست وزن با طایفه و رنگ جلد
دین زده بنی سرطانیه صغیره که در بشره یا جلد و غلب در صورتیکه
شند بشکل تقریقی با نکه صلب و سبز یا نکه برآمدگی و چون این
علت حکم بی نهایت است به الدام مرضی بچاکا که دوشوند و تقریقی
باشد با برآمدگی طرف و حق خرسالم با لولهای نیمه شیشه بهارج و
دموی تون که بتدریج یا بر حمت به الدوم ختم بهر تان به

فی الحقیقه هر چه با دودیه اکاله یا غیر اکاله در سه و علاج دودیه بنی علت
افزون تر شود مگر لایه بواسطه عدم رطب جراحی دورا خراج یا
فقره هفتم در امراض طفره به بدانکه طفره بچید قسم زده امراض ردت
شکل مبتلا که دودیه که فدا ما آنها را از یکدیگر تشخیص نموده بودند

یا لایه قدم

به بیط عدم علم بشریح پس باید به نیت تشخیص امراض طفره فوق گذارد شود پان
افصل طفره در صاحب حیات و حوض طفره در مسجون شرع بدون نیت
است و بدین واسطه جمع ثلثات طفره شش بسته ضرب و ضطه یا تاثر شفا
یا مرض اصل نخود به در نچا تا اثر ضرب و ضطه و شیشایی را بر طفره پان
نایم زیرا که اگر جزائی و موطئه بخود طفره زده بنی حسی بنظر رسد و
بتدریج در هنگام موطئه موضع سوز زده بنی و خارج کرده بدون ا
احداث وجع و علت روی ولی چون این ضرب و ضطه و تاثر است
شبه یه شده در اصل طفره بنظر رسد تغییرات کیهت به ده شد
به قهر و سر زده علاج لایه یا لایه اقله مانند سایر امراض آنها را رفتاری
میلن باشد و اگر چه در آیه ای دین فقره بجهت پان امراض مکتوبه لفظ
امراض طفره را ذکر نمودم ولی نباید چنان فهمید که این امراض در حوض طفره
بلکه عتقهای در زده بنی حسی دودیه که تا اثرات نخود و طفره بر زده بنی
به بجهت توضیح مطلب بشریح و موافقا را در نچا پان نایم به پس
بدانکه هر طفره را لایه در خص عشا به طوی جلد است که ع لودام

ظفره موجب برنج طبعی بود و فاش رکش سپاسک ۵ اثر
ضربه و مضطرب برنج طبعی مختلف است در قرار درجه مرض چنانکه
در ابتدا جلدیه ششای همچنان آمده رده رفتن را صوبت پذیرد
ولی چون بواسطه خفت آن مضر تهنه دو شود، لکن بتدریج شدت
یافته و ج نیز شدت کند بواسطه فرونشستن انهای ظفر در لحم و دام
سبب ضربه و مضطرب دام جلدی جرح شده تا لیل لجه غیر طبیعی بدید
کند و درم جمل ظفر سریت نموده حالت نورس با جبر شید و
ریش سپاسک رخص بود و بطلر شوند ۵ هر چه این علت مانند ورم نمون
اصل ظفر مخوف نیست ولی دیده شده که برخی از دوقات علت برت
بفوق یا بقی نموده مورث موت خطم گردد ۵ در هر صورت ناخن
با قطا شود خورده بخوردی خود بخورده بعل بدین لکن پس زرعروض بزودی
بصلج دو پرورزند ۵ هر چه در کتب جرحیه قریب بصد قسم از اعمال
جراحی بجهت این علت پان نموده لکن که هر یک از آنها موجب جوی
شدید است ولی مادر هیچ زمانی بهیچیک از آنها رجوع ننموده ام زیرا

۵ دستور پیر



۵ دستور سپاسک ان بدون وجهی چنانکه ان و بدون عملیه بکیت
رفع این علت از ستم خود آموختم که در برنج و نه بر مرغی صعب است
و بهیچ وجه از آموختن آن مضایقه ننمایم ۵ پس بدانکه ستم مذکور ابتدا
مشت قطع قسمت فرو نشسته از ظفر را بواسطه گذر ایندن مضره و خفت
از پس از سخت آن و هم زهر نمودن لحم زاید محیط بدور بواسطه مضره
مذکور الگانه تا مدت دو روز بواسطه مرهم داده باقی جرحت و ظفر را
نرم نموده در روز سیم در روز پنجم زنج سفید لکس و بروی دوخته
رفته آلوده برهم داده وضع یکروز در دین انکام زنج لکس
انوضع را خرق نموده ترشح ریم لکس می پذیرفت و پس از دو
یا سه روز فاس سپاه از انوضع با قطا شده لکان جرح بصورت
با لکه و جگر از زمان سابق خود ظاهر میگردد و بعد از سقوط فاش
عمل سطور را مکرر رنم تا پس از چند نوبت حالت طبیعی جرم میشد
و ناخن در مابقی حیات بقانون صحت و طبیعی زردی جلد با لم
روئیده بهیچ وجه میسر نگرفتند و منتهی بکیت بود لکن در

